BIBLIOTHECA INDICA;

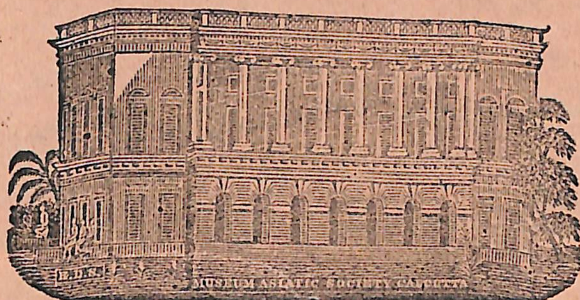
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series No, 150.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS III.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1868.

دران لشکر بطریق جاسوس بود بچالاکي تمام خبر بدان سرگروه آن کوه و سرداران آن گروه رساند - همینکه اول شب داخل دره گردید اولا بسبب سنگ لاخ و نشیب و فراز در شب تار ترتیب فوجي که مقرر کرده بود برهم خورد - و پدر از پسر و نفر از آقا و سپاهي از سردار جدا افتاد - دوم افغانان از دست راست و چپ بالاي کوه و روبرو و عقب رسیده بزدن سنگ دست و فلاخن و انداختن پارچهٔ سنگهای فیل ربا شروع نمودند - راه پیش رفتن و بر گردیدن و تردد نمودن بند گردید و از تنگي راه و بر خاستن آشوب و بر سر هم فراهم آمدن سوار و پیاده قیامت بر پا گردید از هر سنگي که فرود مي آمد و از اطراف متصل مي بارید دست و سر و پاي سه چهار کس شکسته مي گردید و فریاد بجای نمي رسید و تمام شب سنگ بلا بر سر اجل رسیدگان مي بارید - تیر و گولي آن قدر مي رسید که از احاطهٔ حساب بیرون بود و تا اثر دمیدن صبح اثر از حیات بلکه نام و نشان آن اهل ممات نماند سواي زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح که دران قتل عام رفیق نبودند بلکه از حرکت لشکر راجه خبر هم بآنها نرسیده بود باقي تمام فوج از سپاه و مردم بهیر صغیر و کبیر همراه هشت نه سردار نامي مثل راجه بیربل و راجه دهیر (؟) و خواجه عرب بخشي فوج و حسن پني و ملا شیري مشهور که دران بلیهٔ دار و گیر دیده بودند و غیره بقتل رسیدند و متنفسي ازان ورطه نجات نیافت و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح بعد آن چشم زخم درانجا استقامت نتوانستند نمود - و دست از اسباب و خیمه برداشته ایلغار کنان خود را بقلعهٔ اٹك رساندند -

و مغضوب پادشاه گردیدند (و از مقولات راجه بیربل است که روزي محمد اکبر پادشاه تاریکي قبر یاد نموده اندیشه می نمودند - راجهٔ مزبور با وجود بودن قوم برهمن گفت در زمیني که جسد مبارک پرنور سرور کائنات مدفون باشد دران زمین تاریکي چرا خواهد بود) (78) *

بعده راجه تودرمل را با لشکر گران براي تدارک و تلافي آن و تنبیه مفسدان مرخص فرمودند - و راجه تودرمل بعد رسیدن آنجا تدبیرات بکار برده و قلعها ساخته بمرور ایام از اتمام مهم سرخ روئی بر روي کار آورد - عرش آشیاني خواستند که بقصد تسخیر کشمیر خود بدولت متوجه شوند - محمد قاسم خان کابلي را با فوج شایسته بطریق هراول مرخص فرمودند - بعد رسیدن محمد قاسم خان طالع او یاوري نمود که قبل از رسیدن او میان سلطان زادهاي کشمیر و زمیداران آن دیار که همیشه آن ملک مادهٔ شورش و نزاع بوده نفاق و نزاع تمام بمیان آمد و بیشتر از زمیداران تمن دار بمحمد قاسم خان رجوع آورده مع فوج خود بدو پیوسته بی قتال و جدال کشمیر را بتصرف ملازمان پادشاهي در آوردند - و اقبال اکبري باستقبال شتافته کار خود ساخت - اما بسبب نزاع اعیان کشمیر بعد تسخیر با محمد قاسم خان موافقت نیفتاد و بند و بست نتوانست نمود و بیشتري از مردم کشمیر بحضور باستغاثه آمدند - بنابران حکومت آنجارا بسید یوسف خان مشهدي که دختر میرزا

---

(78) این قدر عبارت فقط دریک نسخه بوده است *

هنداں باو منسوب بود مقرر فرمودند - و زین‌خان اتکه را بحکومت کابل مرخص نمودند - و بعد رسیدن خبر بند و بست کشمیر درسنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] خود بدولت برای سیر و تفرج لاله زار و شکار آن سرزمین همیشه بهار متوجه شدند ٭

و درین سال خبر فوت راجه تودرمل که مدار المهام ملکي و مالي بود و کارداني و بندوبستي که او در هندوستان نموده بر صفحهٔ روزگار و دفاتر لیل و نهار یادگار مانده و سابق بگزارش آمده بعرض رسید - باعث ملال خاطر مبارک گردید ٭ (79)

چون بسبب مراجعت خان اعظم از برار و دکهن بی نیل مقصود اورا از احمد اباد معزول فرموده بودند درینولا باز بحکومت احمد آباد مقرر فرمودند و مخاطب بکوکلتاش خان نمودند - و کابل را بمحمد قاسم خان ارزاني داشتند - و شهاب الدین خان را حاکم مالوا ساختند - و خان آعظم با فوج شایسته براي تسخیر و تادیب راجهٔ جونه‌گده که مکرر برو فوج رفته بود و سر باطاعت فرود نمي‌آورد و دم از انا الملکي میزد رفته بعد محاربات صعب و کارزار رستمانه و کوشش و کشش بسیار مغلوب و منکوب ساخته آن‌ملک را که کنار دریای شور واقع است بتصرف پادشاهي در آورد ٭

چون مردم کشمیر را که مدام مادهٔ شورش بوده اند با سید یوسف خان موافقت نیفتاد میرزا یادگار را بحکومت آنجا

---

(79) عبارتي که از صفحهٔ ۱۵۵ سطر ۶ تا صفحهٔ ۱۵۸ سطر ۲۰ چاپ شده آن عبارت در نسخهٔ سوم اینجا نوشته است ٭

مرخص فرمودند و خود بدولت بلاهور تشریف آوردند *

بعد از انکه عرش آشیاني از تسخیر بنگاله و مالوا و احمد آباد و کشمیر و بهکر و سند و اکثر زمینداران و راجهاي نامدار هند خاطرجمعي حاصل نمودند از سر نو بفکر تسخیر دکهن افتادند - اول چهار ایلچي با وقار فهمیده کار بهمه زبان آشنا نزد والي برهانپور و برار و بیدر و احمد نگر روانه ساخته کلمات چند از روي نصیحت وعده و وعید آمیز نوشته پیغام نمودند - ازان جمله شیخ فیضي که علامهٔ دبیران عهد بود هرچند آنچه شرط تبلیغ رسالت بود بتقدیم رساند مفید نیفتاد - و بار دیگر فرستادها جواب ناکامي شنیده مراجعت نمودند *

درین ضمن بظهور پیوست که یادگار میرزا که دختر یکي از زمینداران کشمیر را که صاحب فتن و مادهٔ فساد بود بعقد خود درآورده علم بغي بر افراشت - و امراي که برفاقت او تن ندادند با قاضي آنجا قتیل و اسیر ساخته - شیخ فرید بخشي که از اولاد جعفر کذاب و بسادات رضوي زبان زد و از شجاعان مشتهر بود براي تادیب او رخصت فرمودند - و او رفته بعد قتال و جدال غالب آمده یادگار میرزا را مقتول ساخته سر اورا بحضور فرستاد عرش آشیاني بار دیگر براي سیرگل و لالهٔ بهار کشمیر بهشت نظیر تشریف برده حکومت آنجا را از سر نو بسید یوسف خان مشهدي مرحمت نموده بعد فراغ تنبیه بعضي مفسدان و بند و بست اطراف طرف قلعهٔ رهتاس تعلقهٔ پنجاب رایت ظفر آیت بر افراشتند *

درین آوان خبر کشته شدن مظفرخان عرف سلطان مظفر گجراتي که بعد چندین مقابله و کارزار که هر بار فرار اختیار نموده باز اقدام

بر محاربهٔ خان خانان و خان آعظم مي نمود آخر اسیر سر پنجهٔ خان آعظم گردید و چون دانست که بخواري و زاری پا مال مکافات کردار خواهد گردید حربهٔ پنهاني بهم رسانده وقت رفتن جاي ضرور بدست خویش خود را هلاک ساخت - بعرض رسید - و معا مژدهٔ فتح اوڈیسه و دیگر بعضي نواح بنگاله که مانده بود از روي عرضه داشت راجه مان سنگه با صد و بیست زنجیر فیل فرستادهٔ او معروض گردیده باعث تفریح طبع عرش آشیاني گشت *

(80) اگر چه عبد القادر مولف تاریخ بداوني که مدتی از

---

(80) در یک نسخه بعوض این عبارت این چنین نوشته که - شیخ عبد القادر بداونی که امام محمد اکبر پادشاه گفته می شد در تاریخ بداوني تالیف خود چندین جا فقرات چند درحق محمد اکبر پادشاه نوشته که ازان صریح بوي تعصب و غرض نفساني بمشام اهل خرد می رسد چنانچه بعد فوت او مضمون تاریخ بداوني بعرض جنت مکاني جهانگیر پادشاه رسید و حکم مقید ساختن پسر او و تاراج نمودن خانه فرمودند و با وجود از صحافان مچلکای این معني گرفتند که خرید و فروخت تاریخ بداوني ننمایند زیاده از همه بداوني در دار الخلافه نزد صحافان یافته می شود و از شهرت این غضب سلطان قاسم فرشته و شیخ نور الحق دهلوي مولف تاریخ زبده و غیره که سه مولف در شروع عهد جهانگیر هم عهد بوده اند اصلا قلم را بذکر این مقدمه آشنا نساخته اند اما مسود اوراق که سوای حق گوئي کار بهضا جوئي میر و وزیر

مقربان خلوت و امام عرش آشیاني و فاضل مقرري بود - ظاهرا در عقائد دیني باتفاق دیگر فضلاي آن عهد با شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل پسران شیخ مبارک که از مقربان و محرمان خاص عرش آشیانی گفته مي شدند اختلاف بهم رسانده بود - لهذا دربارۀ هردو برادر و جمعي که از جملۀ پیش آورد های آنها بودند و نزد پادشاه قرب و راه حرف زدن داشتند بعضي مذکورات خلاف عقیدۀ اسلام بزبان داده - همچنان نسبت به بندگان عرش آشیاني نیز در چندین مقدمات کلمات نا گفتني و نا نوشتني دور از قبول عقل نوشته خواهد عشر عشیر آنرا بتذکار در آورد از پاس ادب دور میداند اما ازانکه نقل کفر کفر نمي باشد چندین فقرات از نگاشتۀ عبد القادر بزبان خامه میدهد - اولا چون عقلاي آن عهد همیشه در مجالس و مخاطب فیضي و ابو الفضل را مطعون خلاف طریقۀ متشرعین و پیروان دین مي ساختند و بسبب اسم پدر آنها که مبارک نام داشت طعن عدم نجابت نیز مي نمودند مضمون خطي که مبارک به پسران خود نوشته و از روي نصیحت کلمۀ چند دران درج نموده چون نقل آن خالي از طول کلام نیست خلاصۀ آنرا مي نگارد - باباي من از فضلای این عهد که همه جو فروش گندم نما اند و دین را بدنیا فروخته تهمت آن بر ما بسته اند

ندارد بعد تجسس و تفحص بسیار انچه از انتخاب تواریخ بداوني و غیره بر آورده بطریق انکه نقل کفر کفر نمی باشد فقره چند بزبان خامۀ صدق بیان میدهد *

از گفتهٔ حرف آنها نباید رنجید - و ازانکه از طرف نجابت ما گفتگو دارند دل بتشویش نباید نمود - در ایامي که والد من ودیعت حیات نمود من بحد تمییز نرسیده بودم والدهٔ من مرا در سایهٔ عواطف یکي از سادات ذو الاحترام در کمال عسرت پرورش میداد - و در تربیت من از طرف درس علمي و دیگر تادیب کمال سعي بکار میبرد - ازانکه پدرم مرا حسب فرمودهٔ بزرگي موسوم بمبارک ساخته بود روزي یکی از همسایهای حسد پیشهٔ آن سید والا نژاد که غمخواري و تیمارداري ما بیکسان مي نمود مادرم را بکلمات درشت رنجانیده مرا بعدم نجابت مطعون نمود - والده ام گریه کنان نزد آن سید والا مقام که از حسب و نسب پدرم اطلاع داشت رفته نالش تعدي او نمود - و آن (سید) اورا زجر و توبیخ تمام فرمود - الحمد لله که حق سبحانه تعالی ما و شمارا از فضل بي پایان خویش در سایهٔ لطف و کرم پادشاه عادل و باذل فخر زمین و زمن بدین رتبه و پایه رسانده که فضلاي عصر از راه همچشمي حسد میدارند و رشک میبرند - بعد اتمام این مضمون از ابتداي احوال شیخ مبارک مي نویسد که در ابتدا بمرتبهٔ از متکلمین صلاح شعار بود و از وجد و سماع انکار داشت از خانهٔ که دران مي ماند در صورت شنیدن صوت سرود و نغمهٔ خانهٔ همسایه اجتناب مي نمود - و دران خانه اداي صلوة و توقف جائز نمي دانست - بعد چند گاه میل بتصوف بهم رسانده دم از وحدت وجود میزد - و کار بجائي رسید که لمحهٔ بي غنا نبود - و چون دران ایام ابتداي آمد آمد فضلا و دانشمندان و سخن وران ایران و عروج دولت صاحب کمالان هر دیار بود - و آنها را باهم بسبب

قرنی که شیخ ابو الفضل و شیخ فیضي در خدمت پادشاه داشتند سروکار همبزمی واقع مي شد - و شیخ مبارك جویاي صحبت دانشوران بوده ازانها گرمي بازار خود میدانست از اثر صحبت که با فضلاي ایران سواي ملا عرفي که درهمان ایام از شیراز رسیده باوجود آغاز بهار شباب در فن شعر و مداحي پادشاه و گفتن قصائد و اشعار رنگین و دیگر همه کمالات بمرتبهٔ تمام شهرت یافت و نزد پادشاه معزز گردید و باعث رشک هر دو برادر گشت و میان همدیگر سوء مزاج بهمرسید - گویند روزي عرفي وارد خانهٔ ابو الفضل گردید و ابو الفضل قلم در دست گرفته در تحریر دیباجهٔ قران که مي خواست بلا نقط تصنیف نماید ببحر فکر فرو رفته بود عرفي پرسید که مخدوم در چه فکرید در جواب گفت میخواهم که اسم پدر خود بي نقط ظاهر نمایم عرفي گفت حاجت فکر نیست بزبان اصل خود ممارک بنویسید - این معنی بر طبع ابو الفضل نهایت گراني نمود - باز روزي عرفي براي عیادت فیضي رفته بود نزدیك خوابگاه او سگ بچهٔ چند دید که قلادهاي زربفت با زنجیر طلا در گردن داشتند پرسید که مخدوم زادها بچه اسم موسومند فیضی گفت باسم عرفي در جواب از زبان عرفي برآمد مبارک باشد - گویند عرفي در عین شباب بهار جواني که سال عمر او از بیست تجاوز ننموده بود مسموم گردید که با او موافقت نیفتاد میداشت - میل بمذهب تشیع بهمرساند - و با آنها اظهار همرنگي مي نمود بعد چند گاه رغبت تمام بمطالعهٔ کتب حکما بهمرسانده رفته رفته از مجتهدان و پیش قدمان دهریه گردید و پسران او راهنمای اکثر مقربان

پادشاه گردیده مطیع و منقاد خود ساختند - و مزاج عرش آشیاني را نیز در بعضي مقدمات چنان از راه برده بودند که در زبانها بمرتبهٔ اتم متهم مي ساختند - وچون خان اعظم کوکلتاش اتگه که اصل اسم او میرزا عزیز بود - و در نظم و نثر و اکثر علم از دانشوران و صاحب کمالان مشهور آن عهد گفته می شد و در خدمت عرش آشیاني از راه قرب مادر که مرضعهٔ پادشاه بود نهایت گستاخانه سلوک می نمود - و در ریش تراشیدن و سجده نمودن خلاف امرای دیگر که اطاعت امر مي نمودند بعمل نیاورده ریش را دراز گذاشته بود - و مدام با مقربان حضور خصوص با شیخ ابوالفضل و شیخ فیضي درین ماده نزاع دیني داشت - لهذا هر دو برادر و مقربان دیگر ماندن او در حضور مصلحت ندانسته تجویز صوبهٔ داری احمدآباد بعد تسخیر آن بمیان آورده اورا از پادشاه جدا ساخته بودند - بعد انقضاي چند سال بموجب درخواست والدهٔ او فرمان طلب او از راه کمال لطف بدین مضمون صادر شد که چون والدهٔ شما خواهش ملاقات شما زیاده ازحد دارد باید که نائب در احمد آباد گذاشته زود خود را بحضور سراپا سرور رسانند - خان اعظم چون سر از اطاعت امر پیچیده بود در رفتن حضور دفعیه مي نمود - باز فرمان اعتراض آمیز بدین مضمون صادر فرمودند که مگر ریش شما سنگین مینماید که درآمدن بخدمت هردو قبلهٔ خود تعلل مي ورزید بعد ورود فرمان ثاني خان اعظم که از مدت بهانه طلب بود بعضي پرگنه و مکانهاي مفسد پیشه را تاخت و تاراج نموده مبلغي کلي از نقد و جنس بدست آورده طلب سپاه را مفروغ ساخته با عیال

و اطفال ببندر کهنبایت که از انجا جهازات بهمه بنادر تردد مینمایند آمده راکب جهاز گشته روانهٔ کعبة الله گردید - بعده که بعرض عرش آشیاني رسید فرمان استمالت نصیحت آمیز باین مضمون نوشتند که بي حصول رضاي دو کعبهٔ دل بکعبهٔ سنگ و گل رفتن خلاف شرط عقل و رای اسلام است - خان اعظم در جواب گستاخانه معروض داشته و اصلا پاس ادب وحق نمک را منظور نداشته پادشاه را متهم بدعوي نبوت نموده فقرات لغو دران درج نموده که بتحریر و تفصیل آن نپرداختن اولی - و مبالغه بدین مرتبه نموده که چون شما را بدخواهان دین و دولت از راه راست برده بدنام راه بدعاقبتي ساخته اند و نمیدانند که کدام پادشاه دعوي نبوت نموده مگر مثل کلام الله براي شما نازل گشته یا معجزه مثل شق القمر از شما واقع شده یا مثل چهار یار باصفا دارید که خود را متهم بدین بدنامي ساخته اید - بنابران که عزیز کوکه نسبت بهمه خیر خواهان دیگر که في الحقیقة بدخواه آن جنابند فدویت دارد رو به بیت الله آورده بدین قصد که آنجا مقیم گشته براي شما دعای رجعت براه راست نماید - امیدوارم که مناجات این عاصي بدرگاه قاضي الحاجات اثر بخشیده شمارا براه مستقیم باز آرد - و نیز در تاریخ بدواني نوشته که خان اعظم بعد رفتن بکعبهٔ متبرکه از سلوک شریف بآنجا استقامت نتوانست ورزید باز او بدین جناب خطا بخش و جرم پذیر رجوع آورده در ریش تراشي و سجده و در همه باب متابعت نموده - اگرچه بر عقلا ظاهر و هویدا است که مقدمهٔ دعوی نبوت در همه صورت خواه در مادهٔ از عرش آشیاني و خواه نسبت بخان اعظم که آن

چنان گستاخانه بزبان قلم داده افترای محض خواهد بود اما از
مضمون خطي که آن بي سعادت از احمد آباد بوالي برهان پور
در مادهٔ عرش آشیاني نوشته بود و بعد تسخیر قلعه امیر (اسیر)
کتبخانهٔ حاکم برهان پور باموال دیگر بضبط در آمده - و در سنه اول
جلوس جنت مکاني جهانگیر بادشاه آن نوشته همچنان بمهر و
خط خان مردود از میان کتبخانهٔ مذکور بر آمده از نظر جهانگیر
پادشاه گذشت - بعد مطالعه که همه مضمون مملو از کلمات لغو
و فقرات لا یعني نسبت بعرش آشیاني بود بدست خان اعظم
دادند و فرمودند که بلند بخواند - و آن کم سعادت بي حجابانه بآواز
بلند خواند و سلیمان حضور بر و لعن و طعن نمودند - جنت مکاني
فرمودند که اگر نسبت حق شیر با عرش آشیاني در میان
نمي بود سزاور قتل بودي - و اکتفا بعزل منصب او نموده حکم فرستادن
قلعه نمودند - در جهانگیر نامه تالیف کامگار بیگ مخاطب بغیرت
خان مفصل بدین ذکر پرداخته *

القصه بعد رفتن خان اعظم به بیت الله شاهزاده محمد مراد
را باتالیقي صادق محمد خان صاحب مدار صوبه احمد آباد
فرمودند - و مالوا را بشاه رخ میرزا عنایت نمودند - و شهباز خان را
به نیابت او روانه ساختند - درین اوان باز خبر فساد و غلبهٔ افغانان
روشنائي بعرض رسید و آصف خان عرف میرزا محمد جعفر را
برای تنبیه آن جماعت بد عاقبت مرخص فرمودند - و از تردد
آصف خان که محاربات صعب درمیان آمد در اندک فرصت
چهار صد پانصد سر و اسیران آن قوم بحضور رسیدند *

و درین سال سنه هزار و چهار [۱۰۰۴] (81) مژدهٔ رسیدن میرزا رستم بن سلطان حسین نبیرهٔ شاه اسمعیل صفوی حاکم قندهار که بسبب هجوم و فساد مخالفان اطراف و اعتراض شاه ایران تنگ آمده بود با کلید قلعه معروض گردید - و بعد رسیدن حضور و دریافت سعادت ملازمت بمنصب پنجهزاری که معراج پایهٔ دولت آن عهد بود و عطای حکومت ملتان و دیگر عنایات معزز و مفتخر ساختند *

و در همان سال خان خانان را مع فوج شاهزاده دانیال و دیگر امیران کار طلب نامی برای تسخیر دکهن مرخص فرمودند - بعده که خان خانان بماند و رسید خبر مردن برهان شاه نظام الملک و لشکر کشی عادل شاه بیجا پور باحمد نگر و کشته شدن پسر برهان شاه و سر بر آوردن میان منجو نام که امیر صاحب مدار نظام الملک گشته بود و رسیدن عریضهٔ او بخدمت شاهزاده محمد مراد در احمد آباد مشتمل بر التماس طلب برای تسخیر دکهن و روانه شدن شاهزاده محمد مراد از احمد آباد بطریق استعجال بدکهن در لشکر خان خانان انتشار یافت - و متصل آن نوشتجات میان منجو و دیگر حکام برهان پور و برار متضمن بر تاکید زود رسیدن بنام خان خانان نیز رسید - و خان خانان خود را بسرعت تمام به برهان پور رسانیده راجی خان والی اسیر را با خود رفیق ساخته تا رسیدن شاهزاده محمد مراد که با بیست هزار سوار نزدیک

---

(81) بداونی و فرشته این واقعه را در هشتم محرم سنه ۱۰۰۲ نوشته *

دولت آباد رسیده بود بخدمت شاهزاده رسیده ملحق گردید - و منجو و بعضي رفقاي او که عرائض مشتمل برطلب شاهزاده و خان خانان فرستاده بودند بتسلي و استمالت چاند بی بي دختر نظام الملک که فی الحقیقت دران ایام همان وارث ملک بود و در تدبیر و رای صائب و سخاوت و شجاعت و عصمت درمیان زنان نادرهٔ زمان گفته می شد پشیمان از نفاق ورزیدن و طلبیدن شاهزاده گشته باتفاق چاند بي بي بگرد آوري مصالح جنگ و فراهم آوردن ذخیرهٔ قلعه وتسخیر قلوب امرا و زمینداران نواح پرداختند - و باز مصلحت کار قرار بران یافت که چاند بي بي در احمد نگر استقامت ورزیده در محافظت قلعهٔ دولت آباد واحمد نگر کمر سعي بندد - و باتفاق امراي عقیدت کیش در استحکام برج و باره پردازد - و منجو احمد نام مجهول النسب را که براي نام وارث ملک قرار نموده بود برداشته بسرحد بیجاپور رفته با بیجاپوري اتفاق نموده بعد گرد آوري لشکر براي مقابلهٔ فوج پادشاهي تردد زیاده نمود - ازین خبر خان خانان با قول (82) خود آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر پرداخت - و چاند بي بي مردانه وار کمر همت بسته محصور گردیده چنانچه باید در دفع ضرر قلعه و در سرانجام و اهتمام کارزار می کوشید - و هر تدبیري که لشکر پادشاهي در پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه بخرج مبلغهای کلي می نمودند چاند بي بي در مقابل و برابر آن چنان تردد بروي کار مي آورد که از زدن

---

(82) ن - فوج

توپهاي پيا پی و شبها فرستادن لشکر براي شبخون و خراب
نمودن دمدمه و نقب کمی نمي نمود - و آخر کار بسعي بسيار
مور چال و نقب باروت زير ديوار و برج قلعه رسيد و مبلغ خطير
بران خرج گرديد - آن شير زن با تدبير بنيروي عقل خبر داري
بتلاش جاسوسان با هوش از مکان اندرون و بيرون نقب خبر يافته
قبل از روز يورش مردان کاري متلاشي را فرمود که از اندرون بقياس
مقابل تا جاي رساندن باروت شگافته خريطهاي باروت دو نقب
بدست آوردند و براي احتياط آن قدر مشك و کوزهاي آب ريخته
که بجاي شرارهٔ آتش آب ازان طرف جوشيد - و در تلاش سراغ ديگر
نقب و سوراخها بودند - درين ضمن شاهزاده و خان خانان بقصد
پرانيدن برج و يورش نمودن بافواج و مبارزان قلعه کشا سوار شده
فرمودند که در نقبها آتش زنند زير برجي که باروت بقدر پنجاه گز
در طول ديوار پريد دران هنگامهٔ دار و گير بلند شدن دود و برخاستن
صداي زلزله افزا و باريدن سنگ و آدم مرده که مثل کبوتر بآسمان
رفته معلق زنان فرود مي آمدند دلاوران کار طلب در انتظار
پريدن برج و ديوار ديگر مستعد يورش بودند و از در نگرفتن آتش
بنقبهاي ديگر بحيرت افتاده در يورش چستي و چابکي که بايست
بکار نتوانستند برد - درين فرصت آن زن مرد سيرت بدستور مردان نبرد
ديدهٔ تجربه کار برقعه پوشيده شمشير حمائل نموده و شمشير ديگر
بدست گرفته برق کردار با مصالح تخته و چوب و بانس و سبدهای
پر از گل و خريطهای کلان که همه را در عالم احتياط موجود نموده
چشم براه وقت بود بپاي ديوار از پا در آمده رسيده بزبان خوش

و ریزش زر و وعده و وعید از زن و مرد کار گرفته بجلدي و چابکي
تمام رخنهٔ حصار را بند نموده توپهای خورد بران گذاشته سد راه آمد
و شد و حائل آمدن لشکر گردید - و مغلان و بهادران رخنه جو باوجود
حملهاي پیاپي و یورشهاي بي صرفه که آدم بسیار بکار آمدند و راه
در آمدن و دخول نیافتند بعد تردد تمام روز بمکانهای خود شتافتند
و همین که خسرو انجم سپاه پناه بحصار نیلگون گردون برد چاند بي بي
بگلکاران و بیلداران جلد دست با مزدور بسیار در پاي دیوار بر سرکار
آورده خود بر اسپ سوار شده مشعل بسیار روشن ساخته از خشت
وگل وچونه و سنگ و لاش مرد ها هرچه بدست مي آمد تا اثر
ظاهر شدن سفیدهٔ صبح در برداشتن دیوار و استحکام آن مي کوشید و
زر در دست و دامن مزدوران بطریق انعام می پاشید - و همان شب
دیوار پنجاه درعه که از سه و چهار درعه عرض کم نخواهد بود و سه
درعه بلند نمود - و بهمین دستور ترددداتي که ازان زن سرا پا تدبیر
در محافظت قلعه و دفع شر خصمان بظهور آمده درین اوراق مختصر
بتحریر آن نمیتوان پرداخت - گویند چند روز که برو عرصهٔ امید نجات
تنگ گردید و اثر رسیدن کومک اطراف ظاهر نشد وغله و دیگر ذخیره
قلعه رو باتمام آورد فرمود که گولهای نقره در توپ پر نموده بلشکر
پادشاهي اندازند *

درین ضمن خبر روانه شدن سهیل خان حبشي نائب
عادل شاه با هفتاد هزار سوار از بیجاپور انتشار یافت - و راه رسیدن
رسد لشکر پادشاهي بند گردید - و کاه و هیمه دران نواح نماند -
و کهي دور دست از آفت دست اندازي زمینداران و دکنیان نمي

رسید - بنابران قلت کاه و غله در لشکر بمرتبهٔ شد که اسپان و بار بردار
بسیار تلف شدند - و امرای چاند بی بی نیز تنگ آمده صلاح بصلح
میدادند - لهذا طرفین بمصالح راضی گشته پیام الصلح خیر بمیان
آوردند - و قرار یافت که شاهزاده دست از مزاحمت و محاصرهٔ قلعهٔ
احمد نگر و دولت آباد و نواح آن بردارد و بتصرف چاند بی بی
و بهادر شاه نبیرهٔ برهان نظام شاه وا گذارد - و صوبهٔ برار با بعضی
پرگنات احمد آباد بیدر تعلق بپادشاهزاده محمد مراد پذیرد - و نظر
بر دفعیهٔ وقت ایجاب و قبول طرفین منعقد گردید - و شاهزاده محمد
مراد و خان خانان رایت توجه طرف برار برافراشته بدانجا رسیده
قصبهٔ شاه پور آباد نموده عجالهٔ برای تخت خود ساخته پرگنات بجاگیر
امرا تنخواه کرده جهت آرام گرفتن بسپاه و چهار پا فرستادن اطراف
بفاصلهٔ نزدیک پرداختند - و مصلحت نمودند که دختر راجی علیخان
برهانپوری بعقد شاهزاده محمد مراد درآوردند - ازانکه از طرف صلح
دکهنیان خاطرجمعی که باید حاصل نشده بود بلکه خبر رسیدن
سهیل خان حبشی با لشکر گران شهرت تمام داشت در استمالت
و خاطرجوئی راجی علی خان نهایت می کوشیدند - و با سه
چهار هزار سوار نزد خود طلبیده در همه باب رعایت خاطر او مرعی
میداشتند - و چون پادشاه زاده را با شهباز خان کمبو نائب صوبه دار
مالوا که بطریق کومک با خود آورده بودند بر سر منع تاراج شهر
احمد نگر در ایام پیغام صلح رنجش بمیان آمده بود - او بی رخصت
شاهزاده بر سر تعلقهٔ خود برخاسته رفت - و در همین آوان بتحقیق
پیوست که سهیل خان باتفاق امرای بیجا پور و چاند بی بی

مع فوج شصت هزار سوار و توپخانهٔ عظیم که از ابتداي بناى رواج توپخانهٔ دکهن زیاده بر بلاد دیگر هندوستان بود از احمد نگر گذاشته مي آید - خان خانان باتفاق راجي علیخان و راجه رامچند و دیگر امراي رزم آزماي کار طلب و بیست هزار سوار براى مقابلهٔ فوج دکهن از شاه زاده مرخص گشته متوجه پیکار و کار زار با سهیل خان گردید - و از آب گنگ که بزبان هندی گنگا زبان زد مردم دکهن است گذشته نزدیک ناندیر کار بمقابله و مقاتله افتاد - و زد و خورد غریب بمیان آمد - و محاربهٔ صعب رو داد - و مکرر هراول هردو طرف غالب و مغلوب گشته از انکه راجي علي خان و رام چند در ابتداي یورش فرصت خالي نمودن توپخانه نداده فوج سهیل خان را برداشته بودند - و دکهنیان فوج پادشاهي را بطریق فرار طرف خود بمکان دشوار گذار گذاشته باز بر گشته از اطراف در آمده تا آخر روز جنگ را قائم داشتند - تا آنکه راجي علیخان و راجه رام‌چند با دو سه هزار سوار بکار آمدند - و مغلان بسیار کشته و زخمی گردیدند - و دکهنیان زیاده نیز سینه را سپر بلا ساخته ببادیهٔ عدم شتافتند - آخر هزیمت بلشکر خان خانان افتاد و کار بجائی رسید که خان خانان با چند سوار معدود و نقارچیان نزدیک توپخانهٔ خصم که در یورش اول بتصرف خود آورده بودند استقامت ورزیده قریب غروب آفتاب فرود آمد - باقي فوج مغلیه باهتمام فرار اختیار نمود و سرکشان قطار قطار شتر و استر و گاو پر از بار پیش انداخته راه پرگنات اطراف که خانهای اینها دران بود پیش گرفتند - و اکثري بسبب انتشار خبر کشته شدن خان خانان ترک رفاقت سردار نموده بطمع بدست

آوردن صندوقهاي سقرلات گرفته سرخ و سبز پر از اشرفی بتعاقب
مغلان و شتران کارخانجات شتافتند - و سهیل خان با جمعی که با او
بودند بخاطر جمعي فتح نمایان خود را پر بادهٔ غرور نخوت ساخته
بعد غروب آفتاب در کنار رود خانهٔ که مقابل توپخانهٔ گوله رس بود
بی اطلاع حال خانخانان برای پایان رساندن شب و فراهم نیامدن
فوج در تاریکي بدون مشعل فرود آمد و خان خانان نظر بر توکل
حق ازانجا حرکت نمودن مصلحت ندانسته آن شب را شب یلداي
نا امید دانسته در انتظار صبح امید بي آنکه بر احوال خصم اطلاع
داشته باشد لنگر اقامت انداخته ارابهاي توپخانه را براي احتیاط
بجای مورچال قرار داد از اتفاقات مدد طالع اکبري چند مشعل
روشن نموده نزد سهیل خان آوردند خان خانان از روشنائی
مشعلها و بنظر آمدن کثرت ازدحام دانست که سهیل زحل سیرت
در مقابل آن شیر معرکهٔ شجاعت جا گرفته چون اکثر توپ و
و زنبورک پر از باروت و گوله بود فرمود که دو رهکله را طرف آن
سیه اختر مائل ساخته مجرا بسته آتش دهند هنرمندان آن فن
بعلامت روشنائي که نشان غروب کوکب سهیل بود بآتش دادن
توپها شروع نمودند همینکه چند گولهٔ جان ستان ناگهان پي در پي
در مجمع دکهنیان عقل و هوش باخته رسید یک دو نفر را
قالب تهي و بی سرو پا ساخت تزلزل تمام درجمیعت آنها
راه یافت - و بفکر تبدیل مکان روشنائی صبح امید را بتاریکي
شام مایوسی مبدل ساختند - خان خانان از اثر راه یافتن
توهم در دل مخالفان بنقارچیان فرمود که صداي نقاره و کرنا

بدستور شادیانهٔ فتح بلند سازند - بعده که شروع بنواختن
شادیانه نمودند صداي فرحت افزای آن بگوش مغلان و دیگر
همراهان فوج پادشاهي که در گوشه و کنار غار و مغاک براي
بسر بردن شب تار بامید صبح نجات پناه برده بودند رسیده جان
تازه در قالب آن دل و جان باختگان دمید - و جمعي که بنات
النعش وار متفرق بودند مانند خوشهٔ پروین فراهم آمده بهوای
صداي نقاره جوق جوق روانه شده بخدمت خان خانان رسیدند -
بعد رسیدن آن جماعه باز خان خانان اشاره ببلند ساختن آواز
کوس و کرناي شادي نمود بار دیگر دستهٔ از سواران برهنمونی آن
صداي روح پرور فرحت افزا خود را در خدمت آن سپه سالار
رساندند - همچنان هر بار جمعي که میرسیدند غرش کوس و نفیر بلنده
آوازه گشته در گوش دکهنیان حکم هزار پا بهم رساند و عذاب روح آن
جماعت میگردید - و براي مغلیه سرمایهٔ سرور و شادي گشته رهبري
بخدمت خان خانان مي نمود - چنانچه تا بنزدیک رسیدن اثر صبح
یازده دفعه تفسیر آیهٔ نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ بگوش دل باختگان آن
تیه سرگردانی رسید - و نقیبان سهیل خان نیز بفریاد نعره و بانگ
وحشت افزا فوج ابتر متفرقهٔ خود را مي خواندند و دکهنیان از
شنیدن آواز دهل فتح مغلان و صداي توهم افزاي مردم خود متوهم
گردیده تا مقدور گوشه و کنار اشجار پناه خود قرار میدادند معهذا
قریب دوازده هزار سوار نزد سهیل خان فراهم آمدند - و نزدیک
خان خانان قریب چهار هزار سوار مغلیه جمع شدند - خان خانان
مصلحت دران دانست که هنوز تاریکی همرنگ حبشیان حائل

چشم دکهنیان است و سهیل خان نیز بر کمیت فوج مغلان اطلاع نیافته - بر خصم تیره روز در تاخت سبقت باید ورزید - و فرمود که صدای کوس رزم با نعرهاي جانگداز جوانان نبرد جو بلند سازند - تکبیر گویان جلو ریز بر سر خصم تاخته در حملهٔ اول فوج سهیل خان را از پیش برداشته بتعاقب پرداختند - و بزخمهای پیهم که بسهیل خان رسید از اسپ سرنگون افتاد - و هوا خواهان آن بد خواه سپر اجل او گشته نیم مرده اورا برداشته از معرکه بدر بردند - و مغلیه دست از تعاقب بر نداشتند - و از کشتها پشتها ساختند - و دکهنیان آنچه بتاراج متصرف شده بودند از راه نیک معاملگي مضاعف آن واپس داده حتی بجان مضایقه روا نداشتند - وخان خانان بآوازهٔ فتح و نصرت بکمال سرخروئي خود را بخدمت شاهزاده محمد مراد رساند - و مورد آفرین و عنایات گردید - بعد از چند روز از شعله افروزي آتش حسد محمد صادق خان شاهزاده را با خان خانان ملال خاطر بهم رسید - بحضور معروض داشت - بجاي خان خانان سید یوسف خان مشهدي و شیخ ابو الفضل تعین گردیدند - خان خانان بحضور رسیده بسبب رعایت خاطر شاهزاده چند روز مصلحة مغضوب بود - و سید یوسف خان و شیخ ابو الفضل باظهار حسن تردد قلعهٔ پرناله و کهیرله و کاویل تعلقهٔ نظام الملک بتسخیر در آوردند - و مورد تحسین و آفرین گردیدند - و درهمان اوان بتقاضاي مهمان کشي چرخ نیلگون سرو نونهال شاهزادهٔ محمد مراد بباد صرصر اجل از پا در آمد - و دکهنیان از اطراف زور وهجوم آورده اکثر پرگنات و قلعجات تازه بتصرف آورده را باز متصرف شدند - و خلل تمام

در بندوبست مردم پادشاهي انداختند - و شیر خواجه که جاگیردار عمده گفته میشد بعد محاربه شکست فاحش یافته بحادثهٔ تاراج رفت - و متواتر خبرهاي آشوب دکهن بعرض مي رسید - و باعث ملال خاطر عرش آشیاني میگردید - تا آنکه باز خان خانان را باضافه و خلعت و دیگر عنایات سرفرازی بخشیده جانان بیگم دختر اورا بعقد شاهزاده دانیال درآورده هردو را باتفاق بی نفاق رفیق ساخته صاحب اختیار نسق ملک و مهم دکهن نموده روانه فرمودند - و سال دیگر که سال هزار و هفت هجری [۱۰۰۷] باشد انتظام مهام اطراف آگره و دهلی و پنجاب و مهم با رانای چتور بشاهزاده محمد سلیم مقرر و منصوب نموده خود با هشتاد هزار سوار رایت ظفر پیکر براي تسخیر دکهن برافراشتند - و چون بعد کشته شدن راجي علي خان فاروقي والي برهان پور از بهادر دل (83) پسر او نسبت بخدمتگاري و اطاعت که از پدر او بظهور آمد کوتاهی ظاهر گردید بخاطر رسید که تا قلعهٔ آسیر و ملک خاندیس باحاطهٔ تسخیر نیاید و بدون آنکه این پارچه سنگ را از میان برداریم بر صوبجات دیگر کمر بستن خلاف رای سلیم است - لهذا بشاهزاده دانیال و خان خانان فرمان صادر شد که خود را زود باحمد نگر رسانده بتسخیر آن پردازند - که ما بدولت متوجه تسخیر قلعهٔ آسیر میگردیم - خان خانان در رکاب شاهزاده بموجب حکم بپاي قلعهٔ احمد نگر رسیده به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه پرداخت و دکهنیان از اطراف مثل مور و ملخ فراهم آمده

---

(83) در تاریخ فرشته نامش بهادر خان نوشته *

بزدن کهي و شوخي نمودن بر بهير لشکر شروع نمودند و چاند بي بي به بندوبست برج و باره و گرد آوري آلات جنگ و جذب قلوب سپاه و فراهم آوردن ذخيره آنچه شرط تردد و سرداري است بعمل مي آورد - و عرش آشياني بعد نزديک رسيدن به برهان پور امرای قلعه کشاي کارطلب را براي محاصره و پيش بردن مورچال جا بجا مقرر فرمودند - و آنچه تردد در تسخير قلعه از بهادران جان نثار بظهور آمده و لشکر فاروقي هرآنچه در محافظت قلعه و از تاختهاي بهادرانه بر افواج پادشاهي چنانچه طريقه دلاوران بانام و ننگ است کوشيدند درين اوراق بتذکار آن مفصل پرداختن از سر رشتهٔ اختصار بيرون افتادن است - اگرچه درالسنه شهرت تمام دارد که چهار پنج سال ايام محاصره بامتداد کشيد اما آنچه از تواريخ بتحقيق پيوسته در اوائل سنه هزار و هشت [۱۰۰۸] بمحاصره پرداختند و در آغاز سال هزار و دوازده [۱۰۱۲] قلعه بتسخير در آمد - گويند که در درياي تبتي متصل شهر برهانپور پارچهٔ سنگ کلان بود بعده که بفرمودهٔ حضرت شيخ برهان الدين که از بزرگان دين آن عهد بودند بزرگان فاروقي بناي آبادي شهر برهان پور بنام آن پير دين گذاشتند شيخ فرمودند که تا اين پارچهٔ سنگ بصورت اصل خواهد بود ملک بتصرف شما خواهد ماند همين که اين سنگ بصورت فيل تبديل خواهد يافت قلعه و سلطنت اين ولايت از سلسلهٔ شما بيرون خواهد رفت - عرش آشياني بعد امتداد ايام محاصره که شهر بتصرف آمده و قلعه مانده بود برگفتهٔ مقتداي فاروقيها مطلع شده فرمودند تا سنگ تراشان چابک دست دست بدست آن پارچهٔ سنگ را تراشيده

بصورت فیل ساختند - و این معني نظر بر حسن عقیدت که در بارهٔ پیر خود داشتند باعث حوصله باختن سلطان بهادر گردید - و در ذخیرهٔ غله که باقي مانده بود دواب کرم افتاد - و تعفن بمرتبهٔ گرفت که خوردن آن بر چار پایان دشوار گردید تا بآدمها چه رسد - و خبر نزدیک رسیدن تسخیر قلعهٔ احمد نگر بسعي و تردد خان خانان نیز انتشار یافت - بهادر دل باخته سراسیمهٔ کار و بار گشته بعد عهد امان قلعه را بتصرف اولیاي دولت قاهره در آورد - و خزائن و دفائن بسیار سواي دولت فاروقیه بابت عهد آسا اهیر که باني قلعهٔ آسیر بود و ذکر او در سلطنت فاروقیان بگزارش در آمده زیر خاک مدفون بر آمد - و اقمشه و تحف بیشمار بضبط سرکار در آمد - و شاهزاده دانیال و خان خانان که بعد ترددات نمایان و کوشش و کشش بسیار کار بر چاند بي بي تنگ ساختند در اکبر نامه و تاریخ فرشته بشرح و بسط درج است - و بروایتی چاند بي بي بعد از ملاحظهٔ آنکه کار از دست رفته بتدبیري در هلاک خود کوشید که احدي واقعي بر احوال او مطلع نگردید - و اقوال مختلف درین باب زبان زد کهن سالان دکهن گردیده بود - قلعه بتصرف پادشاهي در آوردند و بحضور سراپا سرور رسیده بعطاي اضافه و فیل و جواهر مفتخر گردیدند - و از انتشار اخبار وزیدن نسیم فتح و فیروزي چغته در اطراف قلمرو هندوستان خصوص دکهن ابراهیم عادل شاه والي بیجاپور عریضهٔ تهنیت و پیشکش مع التماس قبول بیگم سلطان دختر براي شاه زاده دانیال با فراوان مال بحضور ارسال داشت بشرف قبول در آمد و جمال الدین حسین را براي آوردن

عروس مامور نموده روانه فرمودند *

درین ضمن خبر شورش پادشاهزاده محمد سلیم بعرض رسید - انتظار آمدن دختر عادل شاه نکشیده نظر بردفع فساد سلطنت عروس و ملک نوبتصرف درآمدهٔ جنوبي را به شاهزاده دانیال باتالیقي خان خانان سپرده در دکهن گذاشته رایت مراجعت بفتح و نصرت طرف اگره برافراشتند *

برارباب خرد پوشیده نماند که ذکربغي ورزیدن جنت مکاني جهانگیر پادشاه درایام شاهزادگي محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان که هم عهد جنت مکاني بودند در رعایت ملاحظهٔ آن پادشاه باشاره اکتفا نموده مفصل بزبان قلم نداده اند - اما میرزا کامگار مخاطب بغیرت خان برادرزادهٔ حمید الله خان که بتحریر احوال جنت مکاني کمیت خامه بجولان در آورده و نسبت بمعتمد خان در راست نویسي کوتاهی قلم را کمتر کار فرموده شمهٔ از ایام بغي نمودن شاهزاده محمد سلیم باحاطهٔ بیان آورده است - مجمل ازان می نکارد - که بعده که درسنه هزار و هشت هجري [۱۰۰۸] رایت ظفر اثر عرش آشیاني برای تسخیر دکهن برافراشتند پادشاهزاده محمد سلیم را مخاطب به شاهنشاهي ساخته تسلیم ولي عهد فرمودہ صوبهٔ اجمیر را در تیول آن پادشاهزاده والاکهر عطا نموده بمهم استیصال راناي چتور نامزد فرموده راجه مانسنگه خسر پورهٔ پادشاهزاده و شاه قلي خان که از امراي کار طلب نامدار بودند با امراي رزم آزماي دیگر در رکاب پادشاهزاده تعین نموده بعنایت فیل و جواهر و لک اشرفي مفتخر ساخته رخصت

فرمودند - و صوبهٔ بنگاله را که از راجه مانسنگه تغییر نموده بودند
بدستور سابق بحال فرموده چنان مقرر فرمودند که راجه خود در
خدمت شاهنشاهي بتقدیم خدمت پادشاهي کوشد - و جگت سنگه
پسر کلان خود را یا هر کرا مناسب داند به نیابت بنگاله روانه سازد -
و بعد رسیدن بحوالی اجمیر خود شاهنشاهي بسیر و شکار آن دیار
مشغول گشته فوج دریا موج را براي تنبیه و گوشمال راناي بدسگال
روانه فرمودند - و رانا از وصول موکب و دبدبهٔ لشکر فیروزي اثر مکان
خود را گذاشته چند محال پادشاهي را تاخت و تاراج نمود - چون از هر
چهار طرف فوج هامون نورد نبرد آزما باطراف آن تبه‌کار درآمدند
عقل و هوش باخته سراسیمهٔ کار خود گشته بجبال دشوار گذار خود
پناه برد - و بهادران یکه تاز داخل ملک او گشته هرجا اثر آبادي
یافتند زیر سم اسپان پایمال ساختند - و درگردآوري و اسیري مال
و عیال کفار پرداختند - و چندین هزار بردهٔ هندو نژاد ان بد مآل در
تصرف غازیان در آمدند - درین حال خبر شورش و فتنهٔ زمینداران
طرف بنگاله و غلبهٔ مفسدان آن ضلع و شکست یافتن نائب راجه
مانسنگه بعرض شاهنشاهي رسید - شاهزاده کنکاش قصد توجه بنگاله با
امیران همراه درمیان آوردند - بعضي امیران فتنه جو و واقعه طلبان هرزه
گو مصلحت دادند که درین وقت که پادشاه بمهم دکهن پرداخته اند
و مسافت بعیدهٔ چند صوبه عقب گذاشته منصوبهٔ عظیم در پیش
دارند اگر راجه مانسنگه را براي نسق بنگاله مرخص ساخته خود
بمدد جوهر غیرت و برش تیغ شجاعت متوجه سمت آگره شده
پرگنات و محال سیر حاصل خالصه و جاگیر داران آن ضلع را

بتصرف خود در آورده بفراهم آوردن خزانه پردازند تردد موقع خواهد بود - بتقاضاي ايام شباب . ومصلحت خام احباب راجه مانسنگه را خلعت و اسپ عطا فرموده طرف تعلقهٔ او مرخص ساخته مهم رانا را موقوف داشته عازم آگره گرديدند - همه جا محال پادشاهي و جاگير داران را بتصرف آورده نزديك قلعهٔ آگره رسيده شرف نزول فرمودند - قليچ خان حارس قلعه که در تدبير و منصوبه مشهور بود از قلعه بر آمده مع نذر و پيشکش و اظهار عقيدت و اطاعت و فدويت ملازمت نمود - و آنچه شرط راي صائب بود بکار برده خود را چنان خير خواه بپادشاهزاده وا نمود و برهنمائي دفع بد نامي شاهنشاهي پرداخت که هر چند بدخواهان هردو دولت در مقيد ساختن قليچ خان و تعين نمودن قلعه دار ديگر بجد شدند شاهزاده بدان مصلحت هم داستان نشده اورا خلعت بحال داشتن قلعه داري از طرف خود عطا فرموده بقلعه باز مرخص ساختند - و فرمودند که از هر طرف به بند وبست قلعه پردازد - و مريم مکاني والدهٔ ماجدهٔ عرش آشياني که پادشاهزاده را زياده از فرزند ارجمند خود دوست مي داشتند از شنيدن اغواي برهمکاران و بحال ماندن مزاج پادشاه زاده بقصد پند و نصيحت آن زيبندهٔ سرير و افسر از قلعه بر آمدند - شاهنشاهي برين معني اطلاع يافته از راه خجالت و ادب بر کشتي نشسته با جمعي از مردم خاص راه اله آباد اختيار نموده لشکر را براه خشکي روانه فرموده ملاحان را بعطاي انعام سرگرم کشتي راندن ساختند - و مريم مکاني آزرده خاطر گشته بقلعه مراجعت نمودند - و شاهنشاهي باله آباد رسيده همه محال پادشاهي را

بملازمان سرکار خود مع اضافه و خطاب عطا فرمودند - و همه جا حکام خود مقرر و منصوب نمودند - و صوبهٔ بهار را بشیخ جیون کوکهٔ خود با خطاب قطب الدین خان مرحمت فرمودند - و سرکار جونپور بلعل بیگ (83) عنایت فرموده سرکار کالپي را بتم بهادر (84) مرحمت نمودند - وسي لک روپیه نقد از خزانهٔ پادشاهي که موجود بود بتصرف خود در آوردند - چون این خبر از نوشته اخبار نویسان و زباني منهیان بعرض عرش آشیاني رسید و در تمام اردو خیمه بخیمه انتشار یافت و زبان زد خاص و عام گردید و متواتر بعرض عالي رسید - درین ضمن خبر انتقال پادشاه زاده دانیال که با عروس جهان بکام دل همبستر نگشته بصد حسرت ازین جهان فاني رحلت نموده نیز بعرض رسید - پادشاه از راه فرط محبت که از ابتدا نسبت بهمه فرزندان بآن ثمر شجر خلافت زیاده داشتند خصوص از داغ فرزندان دیگر بانواع غم و الم مبتلا گردیده بودند براهنمائی عقل حوصلهٔ بردباري کار فرموده گوش بر حرف بر همکاران واقعه طلب و هرزه درایان سراپا مطلب نه نموده از جا در نیامده از راه لطف و شفقت پدرانه فرمان عنایت آمیز نوشته مصحوب محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم که با پادشاه زاده همدرس بود و باهم همبازي بودند روانه نموده زباني نیز کلمات لطف آمیز و نصیحت مملو از اظهار شفقت و محبت واشتیاق دیدار و طلب حضور بکمال شفقت

---

(83) ن - لاله بیگ

(84) ن - یتیم بهادر

و سرور موافق مضمون فرمان ارشاد و پیغام نمودند - بعد رسیدن محمد شریف شرط استقبال و تعظیم بجا آورده فرمان را گرفتند و بمطالعهٔ مضمون قصد احرام حضور و قدمبوس بخاطر آورده با همدمان همراز مصلحت بمیان آوردند - آخر از بد مددي و مشورت برهمکاران ظاهر بین جرأت بر اقدام و رفتن حضور ننمودند - و محمد شریف را آخر مرخص نساخته نزد خود نگاهداشته وکیل السلطنت خود ساختند - باز که بتازگي حقیقت سلوک آن نوباوهٔ گلشن سلطنت با محمد شریف بعرض رسید عرش آشیاني باوجود نزدیک اتمام رسیدن مهم دکهن که اگر چندگاه دیگر دران ضلع رایت ظفراثر می افراشتند اکثر قلاع و بلاد نظام الملکی و عادلشاهي بتسخیر می آمد خان خانان و شیخ ابو الفضل را در برهانپور گذاشته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافت آگره گشتند - از شنیدن توجه عرش آشیاني باگره زیاده از سابق بفراهم آوردن فوج و ترتیب لشکر پرداخته خواجه عبد الله را خطاب عبد الله خان مع اضافهٔ نمایان عطا فرمودند - همچنان اکثر از نوکران خود را که آثار شجاعت و کارطلبی آنها بود اضافهٔ خطاب و جاگیر عطا نموده برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که عرش آشیانی اواخر سنه هزار و ده هجری [۱۰۱۰] در دارالخلافت نزول فرمودند شاهزاده با سي چهل هزار سوار و مصالح کارزار باشتهار ملازمت پدر بزرگوار عنان توجه طرف دارالخلافت معطوف داشتند - و در راه جاگیر بسیاری از امراي حضور بتاراج در آوردند - چون بجاگیر آصف خان رسیده در اتاوه شرف نزول فرمودند وکیل آصف خان لعل گران بها فرستادهٔ آصف خان مع عرضه داشت

که باشاره عرش آشیاني فرستاده بود، گذراند معهذا مبلغي کلي
از جاگیر او بوصول آوردند - و بهر هفته بل هر روز خبرهای ناخوش
و عرضه داشتهاي فتنه افزاي اطراف بعرض عرش آشیاني
می رسید و امراي حضور که جاگیر در صوبهٔ بهار داشتند خصوص
آصف خان نالش زیاده می نمودند و سخنان هرزه و کلمات فساد
افزا بعرض می رساندند - و عرش آشیاني در جواب آنها سواي
کلمهٔ لطف آمیز و محبت و شفقت افزا در مادهٔ فرزند
ارجمند بر زبان نمي آوردند - بعد از انکه فریاد از حد در
گذشت و خبر قصد کوچ از اتاوه بعرض رسید خلل عظیم
در بند و بست سلطنت بهم رسید و عالمي در رجا و بیم
سر گردان کار و بار خود گردید - و عرش آشیاني را خوشوقتي دیدار
راحت آثار نور الابصار بوحشت وسوسهٔ چگونگي مآل کار خود و
آن سرمایهٔ عمر و زندگاني مبدل گشت - فرمان قضا جریان بدین
مضمون بنام آن قرة العین صادر فرمودند که اگرچه اشتیاق دیدار آن
فرزند کامگار زیاده ازان ست که بتحریر آرد اما آمدن فرزند بدیدن
پدر مشتاق بدین حشمت و شکوه بر خاطر محبت اثر شاق و ناگوار
می نماید اگر مطلب از نمودن تجمل و غرض از عرض لشکر و سپاه
است مجراي آن فرزند ارجمند بظهور آمد - مناسب آن ست که
مردم زیاده را بجاگیر مرخص ساخته بدستور مقرري جریده رسیدهٔ
دیدهٔ رمددیده و دل حرمان کشیدهٔ پدر را منور و خورسند سازد - واگر
از هرزه درائي بدخواهان وسواسي و توهمي که ازان اصلا بنسبت
آن فرزند سعادتمند در دل ما راه نیافته بخاطر رسیده عنان مراجعت

طرف اله آباد معطوف ساخته وسوسهٔ دیگر بالکل بخاطر نیاورده هرگاه نقش توهم از دل آن فرزند شسته و رفته گردد بملازمت شتابد - چون شاهزاده بعد نزول فرمان سرا پا لطف و شفقت بر مضمون اطلاع یافتند و باقي متردد خاطر گشته بآن شان و دبدبه بخدمت ولي نعمت رفتن و با آن همه لطف فرزند نوازي که در چنان حالت از هیچ پادشاهي وهیچ پدري در حق فرزند بظهور نیامده خلاف حکم بعمل آوردن نشان بي سعادتي دانسته در اتاوه توقف نمودند - و عرضداشتي مشتمل بر عذر آنکه مرا بجز ارادهٔ قدم بوسي و آرزوي ملازمت اندیشهٔ دیگر که بر دل و زبان بدگویان واقعه طلب گذشته نبود الحال که چنان حکم رسیده اطاعت امر نمودن واجب دانسته چند روز از خدمت خداوند و مرشد و قبلهٔ خود جدا ماندن ضرور ولازم گردید - و کوس مراجعت بطرف اله آباد بلند آوازه ساخت - و دران زودي از روي کمال لطف و راي صائب و فرزند نوازی بر خلاف دیگر سلاطین فرمان عطاي صوبهٔ بنگاله و اُدیسه بطریق اقطاع و صوبهٔ داري بالاستقلال بنام شاهزادهٔ والا قدر صادر فرموده برفق و مدارا دران درج نمودند که همه جا مردم خود را تعیین نموده بضبط و نسق ملک بخاطر جمعي پردازد - وسوسه و دغدغهٔ خلاف مرضي از دل بر آرد - شاهزاده شکر آن عنایات و عذر عدم قبول تعیین مردم خود بحضور معروض داشته سرداران و جمعیت از خود جدا نمودن مصلحت کار ندانستند - و در اله آباد چند گاه توقف فرموده آنچه دستور سلاطین و فرمان روایان مي باشد در عطا نمودن منصب و اضافه و خطاب و نقاره و جاگیر و مقرر نمودن

محالات امراي حضور بعمل مي آوردند *

درین اوان خبر روانه شدن شیخ ابو الفضل از دکهن بموجب حکم عرش آشیاني بقصد حضور از زباني منهیان ظاهر گردید - ازانکه از مدت آن شاهزادۀ ذوالاقتدار را از بعضی اطوار ناهموار آن صاحب مدار اکراه و ناخوشي تمام در خاطر راه یافته بود - و گاه گاه در خلوت مي فرمودند که هردو برادر پدرم را از راه برده اند و میدانست که بعد رسیدن حضور در مادۀ آن سزاوار افسر و تاج طریقۀ بد خواهي بظهور خواهد آورد راجه نرسنگ راو که وطن نزدیک گوالیار داشت بشهرت رخصت وطن مرخص فرموده خفیة اشاره نمودند که خود را قبل از رسیدن او رسانده سر راه برو گرفته بیخبر برو تاخته در قطع شجر حیات آن دهر پرست کوشد و راجه موافق ارشاد وحکم بعمل آورده بطریق ایلغار بوطن قبل از نزدیك رسیدن او رسیدۀ بر قابوي وقت خود را غافل برسر او رسانده کار او را ساخته نام او ازصفحۀ دهر و جماعۀ دهرپرستان برداشت - جنت مکاني در جهانگیر نامه که خود بتحریر سوانح ایام فرمانروائي خویش پرداخته اند بزبان خامه داده اند که چون آن مقتدای ملحدان باعث بدنامي نام نامي عرش آشیاني گشته بود کار اورا بدان تدبیر ساختم *

القصه بعد عرض هرچند درخدمت عرش آشیاني گراني نمود افسوس زیاده نمودند - اما در ظاهر تحمل را کار فرموده برهنموني راي عقده کشا خدیجة الزمانی مهد علیا سلیمه سلطان بیگم را که در دانائي و کارداني و سخن سنجي سحر آفرین بود

برای تسلی و هدایت و دلجوئی فرزند ارجمند مع فیل خاصه فتح لشکرنام مشهور و خلعت و جواهر و دیگر تحف روانه ساختند و پیهم از ارسال انواع اقمشه و ماکولات و ملبوسات بطریق هدیه آن نور حدقهٔ سلطنت را یاد و شاد می فرمودند و بمرهم لطف و عنایت و دوای اقسام تدبیر دل رسیده فرزند را حکیمانه تداوی می نمودند - چون بیگم نزدیک رسید آن درة التاج بکوکبه و دبدبهٔ تمام بر آمده آداب فرزندی بجا آورد - و بیگم به پیغام التیام آمیز و افسانه و افسون محبت انگیز از زبان پادشاه بنوازش خطا بخشی و جرم پوشی امیدوار ساخته زنگ کدورت وسواس از دل پر هراس آن سلطنت اساس بصیقل پند و وعظ زدودند - و آن نیر سپهر جاه را با خود گرفته عازم حضور گشتند - از تکلیف شاه زادهٔ والا مقام قرار چنان دادند که روز ملازمت حضرت مریم مکانی جدهٔ ماجده باتفاق خدیجة الزمانی سلیمه سلطان بیگم که دستگیری هر دو جده و مادر مهربان عذر خواه عصیان و جرائم باشد در پای عرش آشیانی اندازند - و درباب عفو تقصیرات که عرضه داشت نمودند درجهٔ پذیرائی یافت - و بعد رسیدن نزدیک دار الخلافت حضرت مریم مکانی والدهٔ عرش آشیانی یک منزل رفته آن گوهر درج صاحبقرانی را تنگ در آغوش شفقت گرفته بهزاران اعزاز برفاقت مهد علیا بخانهٔ خود آوردند - و بعد آن عرش آشیانی همانجا تشریف بردند و جدهٔ ماجده برخاسته برفاقت خدیجة الزمانی سر شاهزادهٔ والا گهر عالیقدر برقدم مبارك پدر بزرگوار انداختند - پادشاه بکمال لطف و شفقت سر فرزند عزیز تر از دل و جان را برداشته تا مدت دربغل

گرفته دیدهٔ هجران دیده را از دیدار فرزند روشن ساختند - و رقت زیاده نمودند - از جملهٔ پیشکش و نثار هزار مهر و هفت فیل قبول فرمودند و بعطاي فیل و اقسام جواهر و مرصع آلات معزز ساختند - و دستار از فرق مبارک برداشته برسر فرزند جگر پیوند گذاشته فرق اعتبار آن نور دیده را بر آسمان برین رساندند - و از سرنو نوید ولي عهدي بالاستقلال نمودن را سامعه افروز عالمیان ساخته حکم بلند نمودن آواز شادیانه فرموده از صداي کوس عشرت افزا گوش برهمکاران منافق و هوا خواهان موافق پر ساختند - و بعد جشن و بزم بهجت افروز بانقضاي چند روز مهم رانا بدستور سابق بنام آن زبدهٔ دودمان سلطنت مقرر فرمودند - و روز دسهره مرخص نموده جمعي از امراي نامدار تعیین کردند - بعده که در فتح پور نزول واقع شد براي رسیدن خزانه و لشکري که همراه حکم شده بود چند روز مقام ضرور گردید و از تغافل متصدیان در سرانجام مطالب تاخیر رو داد و این معني باز از سرنو مادهٔ برهم خوردن مزاج و آشفتگی خاطر آن درة التاج گشت - و بخدمت پادشاه معروض داشتند که هرگاه متصدیان سرکار در سرابراه نمودن و سرانجام دادن مصالح ضروري مهم تکاهل ورزیدند و این مرید که حکم آن مرشد و قبله را بجاي حکم خدا میداند بموجب فرموده برآمدهٔ چند روز در انتظار بگذراند و اثري از سرانجام دام و درم بروی کار نیامد تقصیر غلام چیست - و بتحقیق فدوي عقیدت آئین رسید که مکرر بسماجت درخواست مطالب ضروري و شکوهٔ متصدیان دولت مدار و کار پردازان کفایت شعار بمیان آوردن خود را سبک و بي اعتبار ساختن و برسر چاه زبان هرزه در ایان انداختن

است - و بر عالمي ظاهر و هويداست که مهم رانا بآن وسعت ملک
و جبال قلب بدون زر و لشکر و سرانجام توپخانهٔ خاطرخواه که در چهار
طرف ماواي او محاصره نمايند صورت گرفتن متعذر - و هر بار سماجت
و لجاجت بکار بردن باعث ملال خاطر اشرف و خفت خود
گرديدنست لهذا اراده و التماس دارد که اين مريد را چندگاه بجاگير
مرخص فرمايند که درانجا رفته بمصالح و سرانجام فراهم آوردن آن
کوشيده بخاطر جمع در تقديم خدمت ماموره پردازد - بعد عرض
بخت النسا بيگم عمهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال را با يک دو امير محرم
مامور فرمودند که رفته بتسلي آن درة التاج پردازد - فائده مرتب
نشد - و هرچند آن حجله نشين سرادق جاه و جلال در دلاسا و
فهمانيدن برادر زادهٔ بهانه جو کوشيد بجاى نرسيد - ناچار آن پادشاه
افلاطون منش نظر بر پاس خاطر آن گوهر بحر سلطنت طوعا وکرها
برفتن اله آباد مرخص ساختند و از فتح پور کوچ نموده کوچ بکوچ
بکوکبه و شان خسروانه متوجه اله آباد شدند - هرچند بعضي
هواخواهان ظاهر بين مصلحت خام عدم تقاضاي وقت بميان
آوردند عرش آشياني گوش بحرف برهمکاران نداده بلکه از راه اظهار
کمال عنايات و شفقت موافق ايام زمستان و تقاضاى سال براي آن
تازه نهال گلشن عزو ناز نيمه آستين پوست روباه سفيد که خالي
از ندرت و تحفگي نبود با تحف ديگر پيهم براي دفع توهم شاهزادهٔ
جوان بخت روانه فرمودند - درجواب عرضداشت متضمن برشکر
عنايات عطيهٔ مرشد و قبله بنوشتند - و بعد رسيدن بسرحد اله آباد
بهمان رويهٔ سابق بتغيير نمودن جاگيرداران عمدهٔ حضور پرداختند -

و فتنه جویان واقعه طلب در عرض رساندن و شعله افروزی هنگامهٔ
فساد تقصیر نمي نمودند - و پادشاه شنیده ناشنیده مي انگاشتند -
و عبد الله خان که نواخته و پیش آوردهٔ شاهزادهٔ والا نژاد بود چون
گاه گاه در خلوت کلمات نصیحت آمیز بزبان از راه عقیدت خاص
می آورد مفید نمي افتاد - وقت یافته برخاسته بخدمت پادشاه
روانه گردید - درهمین آوان چون والدهٔ خسرو که همشیرهٔ راجه مانسنگه
می‌شد سوداي مزاج بهمرسانده بود و از اداهاي خارج و اطوار ناهموار
خسرو ناخلف که سه سال از شاهزادهٔ عالی نژاد بلند اقبال محمد
خرم کلان بود و نظر بر عنایات و توجهات جد بزرگوار و پدر نامدار
که نسبت بخسرو در حق آن غرهٔ جاه و جلال زیاده مبذول میگردید
از راه حسد برخود هموار نمي توانست بود و در خدمت پدر
گستاخانه و بي ادبانه سلوک مي‌نمود - و عند الفرصت بخدمت
جد بزرگوار طریقهٔ غمازي از طرف شاهنشاهي بکار برده شعله افروزی
عناد مي نمود و مادر او در منع آن می کوشید و فائده نمي بخشید
علاوه مرض سودا گردیده بود - درین آوان روزي خود را از غصهٔ اطوار
آن فرزند بد عاقبت از افیون مسموم ساخت - و برخاسته رفتن
عبد الله خان و واقعهٔ والدهٔ خسرو معا بعرض شاهزادهٔ نامدار رسید
و باعث الم خاطر گردید - و درهمان ایام کدورت اثر یکي از واقعه نگاران
حضور شاهزاده را با یکي از خاصان امرد که خالي از وجاهت
هم نبود و منظور نظر عالي بود تعلق سرشار روداد او را از راه
برده با خود گرفته بطریق فرار راه دکهن اختیار نمود - بعد عرض مردم
براي گرفته آوردن هر دو تبه کار تعیین گردیدند از چهار پنج منزلي

مقید ساخته آوردند - فرمودند که هردورا رو بروی شاهزاده پوست بکشند
ازین ماجرا در حالت بعرض عرش آشیانی رسید - علاوه اینکه هر روز از
زبانی جاگیرداران آن نواح نالش تعدی شاه زاده معروض میگردید
بغایت بخاطر پادشاه که اصلا طبع مبارك بر چنان سیاست
و ظلم راضی نبود نهایت گرانی نمود و فرمودند سبحان الله ما هرگز
بپوست کندن گوسفند مذبوح بحضور خود راضی نشدیم نمیدانیم فرزند
ما بدین مرتبه سختی قلب از چه راه بهمرساند - درین ضمن واسوختهای
بیداد تاراج و تغییر نمودن جاگیر بعرض رساندند که در عالم افراط
شراب خانه خراب که افیون با او ضم ساخته اند و مداومت می
نمایند چنین افعال از نتائج آنست و در وقت حکم احدی را مجال و
یارای عرض نمی باشد بعده بخاطر عاطر خطور نمود که خود بدولت
متوجه اله آباد گشته فرزند دلبند خود را بوسیلهٔ پند و دلجوئی
باعزاز همراه گرفته بیارند بدین قصد در سنهٔ هزار و دوازده [۱۰۱۲]
از دارالخلافت اکبرآباد برآمده بر کشتی سوار شدند - از اتفاقات کشتی
بالای تبه ریگ آمده نشست چندانکه ملاحان تردد و سعی نمودند
فائده نداد تا آنکه کشتی دیگر آوردند و بران راکب گشته در منزل
پیش خانه تشریف آورده نزول فرمودند و این معنی نزد اهل
شگون میمون ننمود و درهمان شب و روز دیگر تا هشت نه پهر بمرتبهٔ
باران بشدت نازل گردید که خیمهای نصب شده بر روی آب حباب وار
نمودار گشتند و سوای خیمهای دولتخانه و پیشخانهٔ امرا دیگر
هیچ جا در خورد و کلان استوار نماند و جمعی که از شهر بر نیامده
بودند قادر بر برآمدن نگردیدند - درین ضمن خبر رو بشدت آوردن مرض

مریم مکاني که از چندگاه بعارضهٔ جسماني مبتلا بودند و اخبار ناملائم
شاهزادهٔ نامدار علاوهٔ مکروه روحاني گشته بود و راضي بحرکت پادشاه
بآن صوب نبودند بعرض رسید - اول تمارض دانسته شاهزادهٔ بلند اقبال
سلطان خرم را که در استرضاي جد بزرگوار و همواری دفع بدنامي پدر
ذوالاقتدار همواره مي کوشید مامور فرمودند که نزد جدهٔ ماجده رفته
بعد حصول سعادت عیادت بر احوال کم و زیاد گردیدن مرض واقعي
مطلع گردیده آمده بعرض رساند - سلطان خرم بخدمت مریم مکاني
رفته بعد دریافت احوال موافق مرضي جدهٔ مکرمه آمده بعرض
رساند که اگر خواهند ثواب دیدار واپسین دریابند و خوشنودي
حضرت مریم مکاني حاصل نمایند صلاح نیک عاقبتي دارین
درین است که بر سر بالین آن سرمایهٔ سعادت هردو جهان حاضر
شوند - عرش آشیاني بقصد طواف کعبهٔ مرادات مراجعت فرمودند
و دیدار دم آخرین والدهٔ ماجده دریافتند - و همان روز واقعهٔ مغفورهٔ
مرحومه شد - ملول خاطر گشته سر و ریش و بروت تراشیده تغییر
لباس داده دو روز در ماتم مانده روز سوم تبدیل رخت نمودند - و
امرائي که در ریش تراشي و تغییر لباس رفاقت نموده بودند بهمه
خلعت عنایت فرمودند - بعده که این خبر ملال اثر بشاهزاده
سلیم رسید از شنیدن خبر هولناک و قصد پدر و غم واقعهٔ جده که
براي ولي نعمت علاوهٔ الم جدائي آن نوردیده گردیده براهنمائي
هدایت ازلي باراده و شهرت پرسهٔ جده و التماس عفو جرائم
متوجه حضور شدند - بعد رسیدن بخدمت پدر عالیقدر و حصول
سعادت قدمبوس عرش آشیاني فرزند دلبند بجان پیوند را در

آغوش شفقت گرفته رقت بسیار نمودند - و الماس قیمت لک
روپیه با پیشکشهاي دیگر قبول افتاده دست شاهزاده گرفته متوجه
حرم سرا شده کلمات عتاب شفقت آمیز بمیان آوردند - و فرمودند
که از افراط باده پیمائي و اثر رهنموني همراهان بد عاقبت خلل
در دماغ و مزاج شما راه یافته بهتر آنست که چند گاه در خلوت
خانه بآرام بسر برند تا حکما بعلاج مزاج برهم خوردهٔ آن فرزند
پردازند - بعد منزوي فرمودن والده ها و همشیر ها آمده بصیقل
دلبري و پند و نصائح مشفقانه و امیدوار زود مطلق العنان گردانیدن
زنگ ملال آن شاهزادهٔ ذو الاقبال میزدودند - تا آنکه باز شفقت پدري
و شفاعت وکفالت والدهٔ ماجده باعث زود بر آمدن بدرهٔ اوج
جاه و جلال از هالهٔ کدورت انزوا گردید - و روز بروز بر عنایات و الطاف
بالمشافهه و غائبانه افزوده غبار ملال از چهرهٔ حال فرزند کامگار پاک
نمودند - و خاطر وحشت گرفته و دل رمیدهٔ بی آرام جگر گوشه را
بتداوي انواع تدبیر حکیمانه باصلاح آوردند - روزی بحسب التماس
و آرزوي سلاطین نامدار قرار جنگ فیلان عفریت نژاد بمیان آمد -
شاه زاده محمد سلیم که بعد ولي عهدی ملقب به شاهنشاهي گشته
بود فیلي داشت گران بار نام که در نمو و تنومندي و جنگ ضرب
المثل شده بود و خسرو را نیز فیل کوه پیکر آپروپ نام قوي هیکل
بود که در روز مقابله خصم و معرکهٔ جنگ هم سنگ او هیچ فیل
نمی توانست شد فرمودند که آن هر دو فیل کوه شکوه را با هم در
جنگ اندازند - و رن تهمن نام فیل خاصهٔ سرکار را که از فیلان نامي
گفته میشد و هیچ فیل هم نبرد او نمی شد مقرر کردند که هر

فیلي که اثر مغلوب گردیدن او ظاهر شود کومك او نماید - و این فیل کومکي و چرخي و لوهۀ لنگر وضع کرده و اختراع محمد اکبر پادشاه است - وقت رو برو بر آمدن فیلان خود در جهروکه نشسته سلطان خرم را که بسبب برداشتن بفرزندي و مشاهدۀ کمال شعور و عقل خدا داد از صغر سن کمتر از خود جدا مي نمودند نزد خویش جا دادند و شاهنشاهي شاهزاده سلیم و خسرو اذن خواسته براي تماشاي فیلان بر اسپان باد پیماي برق کردار سوار شده استادند چون فیلان گردون شکوه کوه پیکر بحرکت آمده آهنگ جنگ نمودند در نظر تماشائیان از جنبش هر دو کوه آسمان شکوه زمین به تزلزل در آمد * بیت *

دو کوه آهني از جاي جنبید * زمین گفتي ز سر تا پاي لرزید

بعده از چند کله که بر همدیگر زدند اثر غلبۀ فیل شاهنشاهي ظاهر گردید فیلبان پادشاهي فیل خاصه رن تهمن را بموجب ضابطۀ مقرري خواست بمدد فیل خسرو رساند جمعي از نوکران هوا خواه هرزه خوانان و شاگرد پیشۀ فیل خانۀ شاهنشاهي آواز ممانعت بلند کرده شروع بزدن سنگ و کلوخ طرف فیلبان پادشاهي نمودند و سنگي بر پیشاني فیلبان رسید و قطرات خون بر پیشاني او ظاهر گردید خسرو بدمآل که مدام در بدخواهي پدر میکوشید باتفاق و اشارۀ فتنه جویان بدسگال از میان آن همه کثرت هجوم و ازدحام عام خود را بخدمت عرش آشیاني رسانده زبان بشکوۀ بیمزۀ فساد آمیز گستاخي مردم پدر نسبت فیلان پادشاهي کشود و گلۀ زیاده نمود و مجروح گردیدن مهاوت پادشاه را بآب و تاب شاهد مقال

خود ساخت - عرش آشیانی که اثر خون نیز از دور مشاهده نموده بودند برهم خاطر گشته سلطان خرم را نزد شاهزاده محمد سلیم فرستادند و فرمودند نزد شاه بهائي خود رفته بگویید که شاه بابا می فرمایند که هر دو فیل و فیلبانان از شما اند این همه طرفداري جانور برپاس ادب ما و آدم سرکار رجحان دادن از چه راه است - شاه زادهٔ بلند اقبال بخدمت پدر عالیقدر رفته پیغام جد والا مقام و کلمات التیام آمیز بآئین خردمندان گزارش نمود - و شاهنشاهي نیز در جواب بآداب تمام عذر خواسته باظهار قسم سر مبارک گفتند که مرا ازین اداي پوچ خبر نبود و راضي برین جرأت بیجاي آنها نبودم - شاه زاده خرم به بشاشت و خرمي و شگفته روئي تمام بخدمت جد والا مقام رفته در دفع مادهٔ ملال فساد انگیز کوشیده باصلاح گفت وگو از طرف پدر عالیقدر و از جانب خود بي‌تقصیري شاهنشاهي را بزبان عذر بیان بعرض رساندند *

درین ایام از واقعهٔ دکهن معروض گردید که شاه زاده دانیال که تازه نهال جویبار سلطنت بود زیاده ازیک سال با عروس عیش وکامراني که تازه بعقد در آورده بود هم آغوش نبوده از صرصر باد اجل بروضهٔ جاوداني شتافت عرش آشیاني را از شنیدن این حادثهٔ جانکاه ناگاه و واقعهٔ غم فزاي ناگهاني که در اندک ایام چنان دو سرو روان گلشن جهانباني ازپا در آمدند و در عین شباب و جوانی ازین دار فاني بصد حسرت وناکامي رخت هستي بربستند غم و الم زیاد رو داد و عارضهٔ جسماني علاوهٔ آلام روحاني گردید و روزبروز بر شدت حرارت تپ و مرض مرگ که انبیا و اولیا و شاه و گدا ازان ناگزیرند

مي افزود و معالجات سود نمي بخشيد تا اثر زوال آفتاب حيات هويدا گرديد - چون خسرو که دخترخان اعظم کوکلتاش باو منسوب بود و همشيرۀ زادۀ راجه مان سنگه مي شد و هر دو امير که صاحب فوج بودند مربي او گفته مي شدند بخيال محال باطل آنکه چون شاهنشاهي شاه زاده سليم چند روز پا از جادۀ اطاعت بيرون گذاشته طريقۀ بغي اختيار نموده بود خسرو را بسلطنت بايد برداشت و وارث تاج و تخت را بدست آورده مکحول ومحبوس بايد ساخت - افتادند - چون جمعيت شاهنشاهي دران روزها طرف احمد آباد و ديگر اقطاع متفرق گشته بودند نظر بر ينکه هر دو مدعي دولت از اعظم امرا و ارباب حل عقد امور جهان ستاني بودند از راه احتياط و تقاضای وقت شاهزاده ولي عهد از بيمار داری و خدمتگاري پدر والاقدر دست کشيده ترک آمد وشد نموده بيرون قلعه در حويلي خود خانه نشين شدند و در همه باب شرط هوشياري در دفع شر اعدا بکار می بردند - و شاه‌زاده خرم با دل قوي کمر خدمتگاري جد والا مقام بسته اصلا از کيد بد انديشان نفاق‌کيش وسواس بخاطر راه نميداد - و شاهنشاهی از راه مهر پدری دربن‌ماده دغدغۀ تمام بخاطر آورده بفرزند دلبند پيغام ميدادند که بودن آن نور حدقه ميان اهل نفاق خلاف راي صائب است - صلاح حال درين است که خود را ازان بحر خطر بکنار کشيده نزد اين جانب رساند - آن نو نهال حديقۀ جهانباني در جواب پيام ميدادند که تا دم واپسين از پرستاری و تيمار داری جد بزرگوار دست نخواهم برداشت تا آنکه والدۀ ماجدۀ سلطان خرم براي فهمانيدن و برآوردن فرزند کامگار ازان تهلکه رفته

از طرف پدر عالیقدر و خود هرچند ترغیب برآمدن از قلعه نموده و الحاح و مبالغهٔ بسیار بدستوري که مادران را مهر درحق فرزندان مي باشد فرمود موثر نیفتاد - و بخدمت والدین جواب صریح داد که تا اثر حیات شاه بابا باقي است دست از قدم جد والا قدر برنخواهم داشت - آن حجله نشین پردهٔ عصمت ناچار فرزند را در کنف حافظ حقیقي گذاشته مراجعت نمود - و آخر ظاهر شد که بر نیامدن شاهزاده بلند اقبال از قلعه محض حکمت الهي بود چا که کسان خان اعظم و مانسنگه مسلح و مکمل بطریق جاسوس متفرق بر سر دروازهاي قلعه انتظار برآمدن نونهال سلطنت مي کشیدند که هروجه بدست آرند - تاآنکه مرتضی خان بخاري که بخشي پادشاه و از خیر اندیشان شاهنشاهی بود امرای بسیار باو گرویدگي داشتند با جمعي از دلاور پیشگان بمدد رفاقت آن شاه زادهٔ والي عهد کمر بستند - و میان نوکران خان اعظم نیز تفرقهٔ اختلاف و نفاق افتاد و طرف داري آن طرف منجر براجه مانسنگه گردید - و خسرو بدمآل که از ابتدا با پدر نزاع ورزیده گستاخانه سلوک مي نمود لغایت آنروز هزار روپیه یومیه که سال سه لک و شصت هزار روپیه باشد مي یافت - و لشکر خانگي که مصالح آن فکر فاسد او تواند شد نداشت وبعضي بندهاي خیر خواه صلاح دولت درین دانستند که راجه مانسنگه را به پیغامهاي وعده و وعید فهمانیده في الحال صوبه داري بنگاله بدستور سابق براو مقرر و مسلم داشته همان روز خلعت داده رخصت نمودند - و شاهنشاهي بعد خاطر جمعي از شر اعدا روزی که شب دیگر آن روز وداع عرش آشیاني بود بقلعه آمده

درحالت احتضار پدر بزرگوار سعادت همدمي دم واپسین دریافتند - و بر سر دروازهاي قلعه و مداخل و مخارج شهر مردم معتمد خود تعین نمودند - و شاه زاده خرم را که چهارده سال از عمر شریف آن نو نهال سلطنت درگلشن جهانباني نشو و نما پذیرفته بود ازطرف استقلال و ثبات قدم درخدمتگاري جد والاقدر آفرین گفتند - در نیم شب چهار شنبه دوازدهم جمادي الاخری سنه هزار و چهاردههجري روح پر فتوح عرش آشیاني از قفص تنگ فزاي عالم فاني بدار القرار پرواز نمود • بیت •

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او • رهائي بچنگ آر از چنگ او
مقیمي نهبیند درین باغ کس • تماشا کند هر یکي یک نفس

پنجاه و یک سال و دو ماه سلطنت نمود •

پادشاهي بود با داد و عدل در کمال هوشیاري و تهوري فتح نصیب که چندین بار با صد دو صد سوار بطریق یلغار چنانچه بنگارش آمده مسافت بعیده را طي نموده بر صف بیست هزار و سی هزار (85) زده فتح یافته و دانائي و حوصله و بردباري ازان معلوم مي توان نمود که با چنان فرزند تند مزاج بعد بغي ورزیدن چندین سلوکهاي با تدبیر بکار برد که مکرر مرغ رمیده قفس شکسته را باز بي تردد لشکر کشي و آدم کشي بدام خود آورد - وباوجود از میرزایان بني اعمام آن همه شوخي ونمک حرامي دربغي ورزیدن بظهور آمد باز طریقهٔ جلالت را کار

---

(85) ن - هفت هشت هزار - (شف صفحه ۱۸۱)

نفرموده شفقت صلهٔ رحم از دست نداد - و از مفاتیح شمشیر آن
گیتی ستان که بر قلعهاي آسمان رفعت هندوستان صدای اذان بگوش
پیروان دین رسیده - و اکثر بلاد شرقي و جنوبي و شمالي و صوبهٔ
مالوه و احمد آباد و کشمیر و غیره از تردداث نمایان او که از صد یکی
باحاطهٔ تحریر آمده مفتوح گشته و بتسخیر در آمده - و راجهاي سرکش
و رایهاي خود راي چتور و جودهه پور را در ربقهٔ بندگی و اطاعت
خود در آورده مطیع و منقاد ساخته - و چندین افغانان جهالت کیش
بداندیش که بدعوي ارث ملک مادهٔ فتنه و فساد گشته از هرطرف
علم سرکشي بر افراشته بودند و دم استقلال میزدند همه را بزور
بازوي اقبال بخاک ادبار افگنده خرمن هستي شان را بباد فنا در
داد - و از جمله بناهاي عالي که در بلاد هندوستان یادگار گذاشته یکي
قلعهٔ اکبر آباد است که با عمارات و باغات دیگر آن شهر را از سر نو
رونق بخشیده - دویم قلعهٔ اله آباد که با گردون ابد بنیاد هم اساس
است - دیگر مسجد عالي فتحپور است که عمارتهای دیگر بنا
گذاشته اوست - و در تمام سواد اعظم هندوستان عمارات عالي و
لباسهاي فاخره و منازل خوش و بساتین دلکش و دیگر مایحتاج
لذت زندگاني در عهد آن واضع آئین دولت و باني نسق سلطنت
رواج گرفت - و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا
و حکماي ذو فنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازهٔ وسعت
خلق و کرم و صیت غریب نوازي و هنر پروري آن خسرو انجم حشم
در پاي تخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتي از
اوقات پادشاهان سلف هند شنیده نشد *

نظام الدین هروي که در جرگهٔ بخشیان محمد اکبر پادشاه در آمده بود تاریخي مشتمل بر ذکر تعداد سلاطین بیست و یک صوبهٔ دکهن تالیف نموده مسمی بتاریخ نظامي ساخته - دران تا سنه سي و هفت بذکر محمد اکبر پرداخته - اکثر در ذکر سلاطین دکهن کلام او محل اعتماد را نشاید - و سواي قول محمد قاسم فرشته هیچ مورخي بذکر سلاطین دکهن نپرداخته که در صحت کلام اعتبار داشته باشد - اما چون نظام الدین عمر در رکاب و بندگي محمد اکبر پادشاه صرف نموده قول او در ذکر سوانح سلطنت عرش آشیاني اعتبار تمام دارد - آنچه بتعداد امراي پنجهزاري که معراج دولت آن عهد بود پرداخته تا سال سي و هشت دوازده نفر بشمار آورده چنانچه بتفصیل ذیل بنگارش می آید ٭

[۱] اول میرزا شاه رخ بن میرزا ابراهیم که از بني اعمام پادشاه میشد ٭

[۲] دوم میرزا رستم قندهاري که از جملهٔ برادران پادشاه صفوي ایران می شود بسبب مخالفت برادر و تسلط ازبکان در قندهار استقامت نتوانست ورزید و رو بدین درگاه عالم پناه آورده در جرگهٔ امراي پنجهزاري منسلک گردید ٭

[۳] سوم بیرم خان وکیل السلطنت مخاطب بخان خانان و عمو جان گردیده باز مغضوب گشته بدرجهٔ شهادت رسید ٭

[۴] چهارم سعید خان برادر زادهٔ جهانگیر قلي خان ٭

[۵] پنجم خان جهان خواهرزادهٔ بیرم خان ٭

[۶] ششم امین خان کوکا ٭

[۷] هفتم شجاع خان *

[۸] هشتم رسول خان که اول نوکر بیرم خان بود بعده درجرگهٔ بندهاي پادشاهي درآمده بدین پایه ارجمندی یافت *

[۹] نهم شهاب الدین احمد خان *

[۱۰] دهم مهدي قاسم خان *

[۱۱] یازدهم راجه بهگوان داس ولد بهارمل *

[۱۲] دوازدهم راجه مان سنگه که صبیهٔ او بجهانگیر منسوب گردیده بود *

سوای امرای چهار هزاري که تعداد آن بچهارده پانزده می رسید عبد المجید آصف خان را که ابتدا داخل اهل قلم بود اگرچه بلا قید منصب درجرگهٔ امرای عظام نوشته اما صاحب بیست هزار سوار بزبان قلم داده - دیگر شیخ ابو الفضل و شیخ فیضي که از مستعدان نادر العصر آن عهد بودند و سکندر خان ازبک و عبد الله خان ازبک و محمد مراد خان و شاه بداغ خان و مظفر خان که بپایهٔ وزارت رسید و پیر محمد خان را که اول نوکر بیرم خان بود بعده در زمرهٔ امراي مقرب درآمد بلا قید مراتب و منصب از جملهٔ امرای کبار و مقربان گستاخ بتعداد درآورده - و راجه بیربل هرچند پایهٔ او از دو هزار تجاوز ننمود اما از انکه در لطیفه گوئي و عقل و فراست و حاضرجوابي و موزوني طبع نسبت برشعرا و مستعدان هند گوي سبقت می ربود بمرتبهٔ در دل بادشاه جاي گرفته بود که در ماه و سال لکها از نقد وجواهر در وجه انعام بدو رعایت مي فرمودند - و همه امرای دور و نزدیک

از ارسال تحف و هدایاي گران بها باو سلوک مرعي مي داشتند - و تا حرم بسرا در خلوت و وقت آرام در خلوتخانه راه داشت و از امرای باره که در عهد محمد اکبر پادشاه بامارت رسیدند سید محمود خان است که به پایهٔ چهار هزاري رسید و سید احمد برادر او بمنصب سه هزاري سرفرازی یافت *

اگر خواهد بذکر اولیا و مشایخ واصل بالله و فضلا و مستعدان و شاعران ایران و توران که در آن عهد از شهرت کمال دوستي و گنج بخشي آن پادشاه دریا دل جمع آمده بودند پردازد نسخهٔ علحده مرتب گردد اما بتذکار اسم بعضي از مشایخ و صاحب کمال و شعراي مشهور مي پردازد *

حضرت شیخ سلیم سیکري قدس الله سره که از مشایخ صاحب ریاضت آن وقت بود کرامات و خوارق بسیار پادشاه مشاهده نموده بودند مدت در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره بسر برد بیست و چهار حج گزارده اکثر ملجای دردمندان و مستمندان محتاج بوده - ذکر سپردن والدهٔ ماجدهٔ جهانگیر بعد ظاهر شدن اثر حمل که ثمر شجر دعاي شیخ بود در خدمت و خانهٔ آن برگزیده حضرت حق سابق مجمل بزبان قلم جاري گشته باز بتقریب باحاطهٔ بیان خواهد در آمد - چنانچه اسم پادشاهزاده محمد سلیم تیمنا بهم اسمي شیخ گذاشته شده و شهر فتح پور بسبب ارادت پادشاه در خدمت شیخ آباد گشته - در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] برحمت حق پیوست *

شیخ عبد الحق دهلوي از افضل الفضلاي آن عهد و از

محدثان مشهور بود بکعبة الله رفته بعد اداي حج واجب مدت مدید محض براي تحقیق صحت احادیث دران مکان بسر برده صد کتاب از همه علوم عقلي و نقلي تالیف فرموده خصوص شرح مشکوة و تاریخ مدینه که دران ذکر حضرت ایمهٔ طاهرین و ظلم و تعدی مخالفین باظهار کمال حسن عقیدت نموده و تکمیل الایمان که مشتمل است بر ذکر عقائد از تالیفهای مشهور آن واصل بالله زیاده از صد سال مرحلهٔ عمر طي نموده تا اواخر عهد جهانگیر پادشاه بود - در صلاح و تقوی که لازمهٔ علم با عمل است ممتاز بوده در ادای فرض و سنن تا دم واپسین دقیقهٔ فرو گذاشت ننمود گویند بعد مراجعت از کعبة الله اکثر بر زبان صداقت بیان او جاري میگردید که تا به بیت الله رفته مدتی مقیم گشته صرف اوقات براي تحقیقات احادیث نمودم ندانستم که بیشتر احادیث مشهور وضعي است - مقبرهٔ ایشان در دهلي نزدیك مزار حضرت خواجه قطب الدین واقع شده ٭

دیگر از واصلان حضرت خواجه باقي بالله دران عهد از مقتداي زمان بوده صفات ذاتي و کسبي و خوارق ایشان زیاده ازان است که بزبان قلم داده شود - اکثر درانزوا گذرانده با مخلوق کم میجوشیدند و از اکثر علوم عقلي و نقلي بهرهٔ تام داشتند نزدیك کهنه شاه جهان آباد متصل قدم حضرت رسول که سابق درانجا آبادي نبود خانقاه همانجا بود آسوده اند ٭

ملا عبد الله سلطان پوري که از فضلای مشهور بود بخطاب مخدوم الملکي درلباس سرخ پوشي میان دیگر مشایخ امتیاز یافته

در فراهم آوردن مال دنیا کار او بجائي رسید که بعد واقعهٔ او سه کرور روپیه نقد سواي املاک و اقسام جنس از خانهٔ او بر آمد *

الحال بذکر شعراي آن عهد زبان قلم را شاداب می سازد *

عرفي شیرازي آن قدر طبع رسا داشت که در شروع ایام شباب از تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله فارغ شده قبل ازانکه بحد تکلیف شرعي رسد اشعار رنگین و قصیدهای برجسته میگفت تا آنکه ابناي زمان بر و حسد بردند و در پي خفت او شدند لهذا ترک وطن مالوف نموده عازم هندوستان گردیده سعادت ملازمت پادشاه حاصل نمود و در اندک مدت چنان مقرب و معزز گردید که آنچه مشهور است فیضي و ابو الفضل در عالم هم چشمي حسد برده او را مسموم ساختند از جملهٔ اشعار او که در حمد گفته * بیت *

اي نه فلک زخوشهٔ صنع تو دانهٔ * در قصر کبریاي توعرش آشیانهٔ
در تنگناي کوچهٔ شهر جلال تو * وسعت گه زمانه کمین گاه خانهٔ
نه توسن سپهر سراسیمه در درت * تا حکمتت گرفته بکف تازیانهٔ
ذات توقادراست بایجاد هرمحال * الا بآفریدن چون خود یگانهٔ

شیخ مبارک ناگوري و هر دو فرزند ارشد او که از صاحب کمالان آن عهد بودند ذکر آنها مکرر بزبان قلم جاري گشته خصوص فیضي که خطاب ملک الشعرا یافته بود در اکثر علم کتاب تالیف نموده و تفسیر کلام الله بي نقط نوشته و در اخلاق هم نسخهٔ بي نقط یادگار گذاشته از اشعار اوست * بیت *

نظر فیض چو برخاک نشینان فگنم

مور را مغز سلیمان رسد از حشمت ما

میر فتح الله شیرازي از وطن بخدمت پادشاه رسیده بسبب رشد کمالات صوري و معنوي کار او بجائي رسید که بتنقیح معاملات دیوانی مامور گردیده از جملهٔ مشاهیر گشت *

ملا عراقي مشهدي از مستعدان و شعرای مشهور گفته میشد قریب یك لک و بیست هزار بیت مثنوي دارد ازجملهٔ اشعار اوست * نظم *

شوري شد و از خواب عدم دیده کشودیم
دیدیم که باقي است شب فتنه غنودیم

قاسم کاهي که صد و بیست سال عمر بود این بیت از جملهٔ دیوان مشهور اوست * بیت *

چون سایه همرهیم بهرسو روان شوي * باشد که رفته رفته بکار آشنا شوي

خواجه حسن هروي که از صاحب کمالان و مقربان پادشاه بود از زادهٔ طبع اوست * بیت *

محبتی که مرا با تو هست میخواهم
همین تو داني و من دانم و خدا داند

سید محمد جامه باف از سادات ستوده صفات و صاحب طبع بود در رباعي شهرت داشت * رباعي *

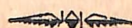
آن روز که آتش محبت افروخت
عاشق روش سوز ز معشوق آموخت
از جانب دوست سرزد این سوز و گداز
تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

میر حیدر معمائي در فن شعر و تاریخ موشکافي مینمود از
جملهٔ اشعار اوست * رباعي *

زاهد نکند گنه که قهاري تو * ما غرق گناهیم که غفاري تو

او قهارت خواند و ما غفارت * یارب بکدام نام خوشداري تو

در وقت وفات محمد اکبر پادشاه زیاده از پنج هزار فیل که گاه قریب
شش هزار میرسید در فیل خانهٔ او موجود بود و دوازده هزار اسپ
در طویله و هزار یوز در چیته خانه داشت اما گویند هرچند
خواست هزار چیته شود میسر نمي آمد یک دو یوز را
آفت میرسید. و بعد وفات او که عرض خزانه گرفتند ده کرور روپیه را
اشرفی یازده ماشه و سیزده ماشه و چهارده ماشه سواي اشرفیهاي
کلان که از صد توله تا پانصد توله هزار اشرفي در خزانه موجود بود
و دو صد و هفتاد و دو من طلای غیر مسکوک و سه صد و هفتاد من
نقره و یک من جواهر خاصه که قیمت آن از سه کرور روپیه تجاوز
نموده بود برآمد. ڈاک میوره جابجا نشاندن تصرف اوست *



ذکر سلطنت جنت مکانی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه که بواسطهٔ نهم بامیر تیمور صاحبقران غازی میرسد

مورخان صداقت بیان سلف در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه چنان روایت نمایند که چون عمر محمد اکبر پادشاه به بیست و شش سال رسید حق تعالی فرزندی کرامت ننمود درخدمت حقائق و معارف آگاه حضرت شیخ سلیم ساکن سیکري که از درویشان صاحب حال بود رفته بعد التماس فاتحه درخواست فرزند نموده بودند بعد ازانکه آثار حمل بیکي از حجله نشینان سراچهٔ عصمت ظاهر گردید او را در سیکري بخانهٔ شیخ فرستاده چشم براه عطیهٔ الهي بودند - بعده که نور صبح ولادت آن نو نهال گلشن اقبال هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع بیست درجهٔ میزان از مطالع فضل ایزد منان برساحت جهان جهانگیر گردید - عرش آشیانی در آگره بدین نوید روح پرور مبشر گشته خود را بسیکري بخدمت شیخ رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطني آن برگزیدهٔ زمان و زمین و رساندن خرمن زر بمستحقان و خادمان درگاه مولود مسعود را موافق قراري که در خدمت شیخ نموده بودند بهم اسمي شیخ بسلطان محمد سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت با سعادت او (گوهر درج اکبرشاهي) یافتند - و موافق نذري که نموده بودند پیاده بزیارت درگاه

خواجه معین الدین چشتي باجمیر تشریف بردند - و سیکري را مسمي بفتح پور ساخته شهر عظیم آباد نمودند - ومسجد عالي آسمان رفعت دران مکان میمنت نشان بنا نهادند - چنانچه سابق نیز بذکر درآمده - بعد سپردن آن نو باوهٔ جاه و جلال بمکتب مولانا میر کلان هراتي را بسعلمي و قطب الدین خان آتگه را باتالیقي مقرر فرمودند - بعد از چند گاه میرزا جان پسر بیرم خان باین خدمت سعادت اندوز گردید - و جون شاهزاده قدم مبارک بسال هشتم گذاشت منصب ده هزاری پنجهزار سوار عنایت فرمودند - و بعدهکه پانزده سال از نشو و نماي نهال عمر شریف در گلشن جاه و جلال گذشت صبیهٔ راجه بهگوان داس را که از راجهای نامدار دیار هند گفته میشد براي شاهزادهٔ جوان بخت خواستگاری نمودند - و خود بدولت و اقبال در جشن طوي بخانهٔ راجه تشریف آرزانی فرموده آن بانوي حجلهٔ عصمت را بعقد درآورده بدولت خانهٔ ابد پیوند درآوردند - و در هفده سالگی که سنه نهصد و نود و چهار [۹۹۴] باشد دختر فرخنده اختر راجه اودی سنگه پسر راجه مالدیو که در حسب و نسب و دولت مورثي برهمه راجهای عالی تبار افتخار داشت بعقد آن گوهر بحر سلطنت و جهان باني نیز در آورده خود بذات شریف و همه حجله نشینان سراچهٔ عصمت رونق افزای خانه و کاشانهٔ راجه گردیدند - و بخور رتبه و دستور سریر آرایان هند لوازم شادی بتقدیم رساندند - و همدرین سال فرخنده فال از دختر راجه بهگواندا‌س صبیه بوجود آمد موسوم بسلطان بیگم گشت - و در سنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] از همان محل پسری متولد گردید موسوم بخسرو

ساختند - و درهمین سال خجسته مآل دختر خواجه حسن ولد زین خان براي آن شاهزادهٔ عالي نژاد خواستند - و اواخر سال، بفرخي و فیروزي ازان حجله نشین سراچهٔ عز و ناز پسری مولود گشت سلطان پرویز موسوم گردید - و در سنه هزار [۱۰۰۰] هجري بتاریخ سلخ شهر ربیع الثاني بعد انقضاي پنج ساعت شب پنجشنبه بطالع مبارك میزان که بحساب اختر شناسان هند سنبله بود در دار الخلافت لاهور اختر سعادت اثر برج سلطنت و کامراني از بطن صبیهٔ راجه اودي سنگه عرصهٔ زمین را منور ساخت - حضرت عرش آشیاني آن تازه نهال گلشن سلطنت را سلطان خرم مسمی ساخته بفرزندي خود نسبت بدیگر فرزندان امتیاز بخشیدند *

نغمه سرایان بزم اخبار جهانگیري چنین روایت کنند که ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عرف شاه زاده محمد سلیم که (در شهوار لجهٔ اکبر) تاریخ ولادت او سابق (86) بزبان قلم داده در سال هزار و چهارده [۱۰۱۴] روز پنجشنبه بیستم جمادی الثاني که سي و هشت سال از نشو و نماي نهال عمر شریف او در گلشن کامراني و جهانباني گذشته بود در دار الخلافت آگره بر اورنگ جهانباني جلوس نمود - و خطبهٔ جهانگیري بر منابر قلمرو سواد اعظم هند بنام نامی او خواندند - و زر سرخ و سفید از میمنت اسم آن زبدهٔ دودمان صاحبقران سرخ روئي تازه بهم رساند و ملقب بنور الدین جهانگیر گردید * بیت *

---

(86) شف صفحه ۱۷۴ سطر ۲۰ و صفحه ۲۴۴ سطر ۱۹ *

جوان شد بار دیگر عالم پیر * بعهد شاه نور الدین جهان گیر
بگیتي فتنها درخواب ازو شد * گل باغ بقا سیراب ازو شد

بر ضمیر منیر دانشوران نکته سنج خورده گیر ظاهر باد که چون مولف اقبال نامه معتمد خان و میرزا کامگار مخاطب به عزت‌خان برادر زادهٔ عبد الله خان که هر دو بزرگوار بتذکار احوال آن شهریار سمند تیز رفتار خامه را برصفحهٔ بیان بجولان در آورده اند و آنچه حضرت شاهنشاهي جهانگیر واقعات سلطنت خود را قلم بند فرموده اند در چندین مقدمه درهر سه تالیف مختلف بنظر مسود اوراق در آمده و باهم موافقت نمي نمود و سواي آن میرزا عابد نام درویش صاحب کمال منزوي معمرکه در اکثر صفات اسم با مسمی مشاهده شد بموجب اظهار اوکه همراه والدهٔ خود درصغرسن با اعتماد الدوله پدر نورجهان بیگم وقت آمدن از ایران هم سفر بوده و ایام شباب در رکاب ظفر انتساب صرف نموده و بعداز انتقال سلطنت دل از آلایش روزگار کنده در بندر سورت انزوا اختیار کرده بود درسنهٔ هزار و صد و هفت [۱۱۰۷] هجري که باوجود زیاده از صدو پنج سال ازمرحلهٔ عمر او طي شده بود تفاوت چندان در هواس خمسهٔ او ظاهر نمي گردید وبر صدق اقوال و راستي کلام افعال واطوار آن پیرو حق شهادت میدادند - با جامع این اوراق رابطهٔ وداد بهمرسانده بود اکثر سرگذشت عهد آن پادشاه عادل باذل خصوص از مادهٔ نزاع صاحب مدار آن سلطنت و منجر گردیدن به بي ادبی که از نوکرناحق شناس مهابت خان بظهور آمد آنچه ازو مسموع نموده راوی ثقه دانسته بصندوق حافظه سپرده بامضمون هرسه جهانگیر نامه و شاهجهان نامهٔ

میرزا امینا که از ابتدای ولادت تا ده سال از جلوس تالیف نموده وتقریبا دران اکثر بذکر جهانگیر پادشاه نیز پرداخته بخاطرآورده موافق عقل ناقص خویش بطریق اختصار خوشه چیني نموده باحاطهٔ تذکار مي آرد - امید که اگر اختلافي بنظر مطالعه‌کنندگان در آید بعد عیب پوشي حصه رسد زبان طعن دراز ننمایند *

اول حکمي که از عدالت پروري نمودند این بود که بعد جلوس فرمودن از چهار من طلا زنجیر عدالت بسازند و دران شصت زنگ نصب نمایند یک سراو به شاه برج قلعهٔ اکبرآباد و سردیگر برمیلي که کنار دریا براي همین کار نصب نموده بودند قائم کنند و ندا نمودند که هر مظلومي که دست او بدامن طرفداران ظالمان نرسد بلا واسطه دست دادخواهی بران زنجیر زده صداي ناله و فریاد ستم بدستیاری زنگ بگوش آن پادشاه عدالت پژوه رساند - و در ابتداي سلطنت میرزا خان را که در ایام شاهزادگي دیوان بود خطاب وزیر الملك عنایت فرمودند و غیاث بیگ را مخاطب باعتماد الدوله ساختند - و آصف خان عرف محمد جعفر برادر زادهٔ غیاث الدین که در ابتدا از ایران آمده در عهد محمد اکبر پادشاه دویستي شده قبول ننوده به بنگالا رفته باز بامداد طالع و یاوري بخت و رشادت ذاتی بپایهٔ وزارت رسیده مخاطب بآصف خان گردیده بود از صوبهٔ بهار آمده شرف اندوز ملازمت گردید - و شیخ فرید بخشی را که اصل از سادات بود میر بخشی نمودند - و راجه مان سنگه را صوبه داري بنگاله فرمودند - ودلاور خان افغان را حکومت لاهور آرزاني داشتند و سلطان

پرویز را با تالیقي آصف خان بمهم راناي چتور که در عهد عرش آشياني خود باين خدمت مامور گشته بسبب بعضي موانع در عقدهٔ تعویق افتاده بود مامور ساختند - و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خلعت انعام نموده فرمودند که محمد اکبر پادشاه غازي را عرش آشياني مينوشته باشند - و حکم شد که جا بجا در بلاد و محال عمده تعلقهٔ حکام احکام و فرامین منع شراب و میر بحری و راهداري و دیگر ابوابي که حکام دور دست بتعدي مي گرفتند و قطع شجر حیات دزدان و قطاع الطریق و غور رسی مظلومان وز یردستان صادر فرمودند - و حکم شد هرجاکه مسافر تاجر و مقیم مالدار فوت شود و وارث او حاضر نباشد مال اورا امانت نگاهدارند و درصورت مفقود الاثر بودن وارث مال ترکهٔ یت را صرف تعمیر و احداث مساجد و پل و مدرسه و سرای نمایند - در جهانگیر نامه که جنت مکاني خود تالیف نموده بزبان قلم داده که اگرچه طبع ما رغبت و میل بشراب دارد و خود هم میخوریم اما در منع آن تاکید زیاد نموده ایم و بدین تقریب کیف شراب را بر دیگر کیفیات ترجیح داده چند فقره نوشته اند *

آغاز سال اول جلوس مطابق غرهٔ فروردي موافق

یازدهم ذی قعده سنه یکهزار و چهارده هجری

در اول سال جلوس و جشن نوروز عالم افروز نذر و پیشکش امرا معاف فرمودند - وخرمن خرمن زر و جواهر بانعام وبخشش در آمد - و در شروع این سال خسرو بدمآل که از بدو حال در خدمت پدر بزرگوار چنانچه بگذارش آمده بي ادبيها ازو سرزده و در ایام عارضهٔ سفر آخرت عرش آشياني بخیال و آرزوی خام ادعاي

جهانبانی داشته بود دریفولا هشتم ذي الحجه سنه احدی جلوس
اول شب باتفاق و رفاقت جمعي از قلعهٔ ارک آگره برآمده متوجه
سمت پنجاب ولاهور گردید - بعد عرض نظر بر پیش بیني که زود
شعلهٔ این فتنه را فرو باید نشاند خود بدولت رایت ظفر اثر بتعاقب
او بر داشتند - شیخ فرید بخاري میر بخشي را که مخاطب به مرتضی
خان ساخته بودند همان ساعت بطریق هراول مرخص فرمودند -
و شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان خرم را با شیخ علاء الدین نبیرهٔ شیخ
سلیم که کوکهٔ پادشاه می شد و بخطاب کوکلتاش خاني سر افرازي
یافته بود و اعتماد الدوله عرف غیاث بیگ طهراني را که ذکر او
مفصل بزبان قلم خواهد داد و جمعي دیگررا در دار الخلافت گذاشته
نهم شهر مذکور بقصد تعاقب خسرو کوچ فرمودند - و در همان روز
میرزا حسن (87) پسر میرزا شاه رخ که شریک مصلحت و رفیق او
گشته بود بسبب عقب ماندن گرفتار پنجهٔ اجل گردید - حضرت
بشکون خوب گرفتند - وحسن بیگ بدخشي (که خمیر این جماعه
از بیوفائی سر رشته اند) (88) بموجب حکم از لاهور عازم حضور بود
با خسرو در خورده به بمحض تکلیف سمرقندي با سه صد (89) سوار

---

(87) در دو نسخه اصل و تاریخ تذکرة السلاطین چغتا حسن
و در دیگر نسخ حسین نوشته *

(88) این عبارت فقط در یك نسخه است *

(89) در تذکرة السلاطین چغتا نوشته که حسن بیگ با چهار صد
پانصد کس بدخشیان از کابل عازم ملازمت بود الخ

رفاقت نمود هرجا میرسیدند از مال تجار و مسافرین و مترددین
و از محصول و خزانهٔ محال پادشاهي و زراعت رعایا تاراج نموده
متصرف شده و از تیر آه مظلومان اصلا اندیشه ننموده دیهات را
مي سوختند * بیت *

آتش سوزان نکند باسپند * آنچه کند دود دل دردمند

دلاورخان صوبه‌دار لاهور که روانهٔ درگاه والاشده بود از شنیدن بغي خسرو
مراجعت نموده بمحافظت برج و باره پرداخت - و عبد الرحیم
دیوان لاهور که او نیز قصد حضور نموده روانه شده بود در راه به خسرو
در خورد و اورا بافسون از راه برده رفیق طریق گمراهي ساخت
و او از شومي طالع با خسرو رفاقت نموده مخاطب بملک الوزرا
گشته دیوان آن برگشته ایام بد فرجام گردید - چون مرتضی خان
پاشنه کوب مي آمد خسرو بعد رسیدن نزدیک لاهور که دروازهٔ قلعه
بر روي خود بسته یافت باوجود فراهم آمدن ده دوازده هزار سوار که
واقعه طلبان هرزه کار و فتنه جویان اطراف روزگار با او ملحق شده بودند
دست و پا باخته دو سه روز دست و پای لا حاصل زده از ملاحظهٔ
مآل کار فائده در محاصره ندیده بمقابلهٔ مرتضی خان پرداخت
و باندک زد و خوردي پاي ثباتش از جا رفت - و دران معرکه
از سادات بارهه سید جلال و غیره هفتاد نفر لشکر پادشاهي بکار
آمدند - و قریب و چهارصد نفر از فوج خسرو کشته و زخمی
گردیدند - و بعد هزیمت یافتن خسرو پالکي سواري او با صندوقچهٔ
جواهر که زاد راحلهٔ او همان بود بدست مرتضی خان افتاد و
بخدمت جنت مکانی باعریضه فتح ارسال داشت پادشاه بعد

از اطلاع هزیمت آن خسران مآل بطریق یلغار جریده خودرا به مرتضی خان رسانده مورد عنایات ساخته شب در خیمهٔ او گذراندند و راجه باسو را که از زمینداران عمدهٔ آن طرف بود بتعاقب خسرو مامور فرمودند - و خسرو بعد کنکاش از همراهان که افغانان مصلحت مراجعت آگره و بهار میدادند و حسن بیگ صلاح رفتن طرف شرقي خلاف راي صائب دانسته تکلیف روانه شدن سمت کابل نموده امیدواریها میداد و میگفت چهار لک روپیه در قلعهٔ رهتاس بادیگر سرانجام ضروري موجود دارم پیشکش مینمایم - خسرو آن خزانه را دم نقد دانسته بمصلحت حسن بیگ همداستان گردید و ازین معني افغانان که مادهٔ فساد این کاربودند درظهور خلاف خواهش آنها ترک رفاقت نمودند و تفرقهٔ تمام بحال خسرو راه یافت - بعده که بآب چناب رسید چون حکم سرراه گرفتن بر خسرو بحکام همه طرف و معبرها رسیده بود وقت گذشتن از آب زمینداران آنجا مانع ملاحان گردیدند و ملاحان تن باطاعت خسرو نداده گریختند - همراهان خسرو بعد تگ و دو بسیار کشتی که ملاحان آن غافل بودند بهرسانده ملاحان را مجبور ساخته خسرو را با جمعي از خاصان بران سوار نمودند - ملاحان کشتي را عمدا برسر تاپوی ریگ بردهٔ خود را بدریا انداخته بدر رفتند - خسرو خسران مآل سراسیمه و حیران گشته در گرداب تفکر افتاد چون خبر بمیر ابوالقاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا که در گجرات لاهور بودند رسید بلا توقف شتافته خسرو را باحسن بیگ و عبد الرحیم و دیگر همراهان مقید ساخته بحضور معروض داشتند - زباني شمسي

نام توشکچي خبر دستگیر شدن آن بد فرجام بعرض رسید بخطاب
خوش خبر خان و دیگر عنایات سرافرازي بخشیدند *

سلخ محرم سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] امیرالامرا عرف محمد
شریف پسر خواجه عبد الصمد شرین قلم براي آوردن خسرو مامور
گردیده بطریق استعجال رفته اورا با همراهان بحضور آورد - بعده که آن
سرگشتگان بادیهٔ ناکامي مسلسل با طوق و زنجیر از نظر گذشتند -
فرمودند که عبد الرحیم را در پوست خر و حسن بیگ را در پوست
گاو کشیده هر دو را با دیگر متابعان بر خر واژگون سوار نمایند
و در نظر تماشائیان تشهیر دهند - حسن بیگ در پوست گاو چهار
پهر نگذشته قالب از جان تهي نمود - و عبد الرحیم هشت پهر
زنده مانده وقت گرداندن از راه غلبهٔ جوع و بیغیرتي خیار از
بازاریان گدائي نموده گرفته میخورد - و فرمودند که از دروازهٔ باغ
میرزا کامران تا در قلعهٔ لاهور دو رسته نخل دار نشانده از وجود
همراهان خسرو بارور سازند - بعده که دارها نصب نموده آن جماعهٔ
بد انجام را بر سر دارها جلوه گر ساختند حکم شد که خسرو را بر فیل
با طوق نشانده از میان دارهاي سر سرخ بگذرانند - و نقیبان دست
راست و چپ فریاد می زدند که امرا مجرا می نمایند *

بعد این فتح چون خواهش سیر کابل در خاطر جا گرفته بود وجدائي
شاهزاده والاگهر محمد خرم ناگوار می نمود حکم طلب شاهزادهٔ بلند
اقبال همراه خدیجة الزماني سلطان سلیمه بیگم که شاهزادهٔ عالي نژاد
را بفرزندي برداشته بود فرمودند - و سلطان پرویز را که بمهم رانای
چتور مرخص فرموده بودند و بعد فتور خسرو طلب حضور گشته

بود درین اوان رسیده ملازمت نمود - و دران مکان که خسرو از مقابل شیخ فرید هزیمت یافته بود فرمودند که قصبهٔ آباد نموده مسمی بفرید آباد سازند - اگرچه شیخ فرید را قبل از مهم خسرو بخطاب مرتضی خان سربلندي داده بودند اما چون از قبول آن بعذر آنکه از من خدمت قابل عنایت خطاب بظهور نیامده ابا مینمود بعد از فتح که مورد عنایات دیگر نیز گردید آداب تسلیمات خطاب بتقدیم میرساند *

بر ارباب هوش مخفي نماند که درزمان سلاطین سلف هندوستان اوائل عهد عرش آشیاني خطاب خاني وتبدیل اسم با لفظ خان بسیار کم اتفاق می افتاد مکرجمعي که از اولاد و احفاد سلاطین بودند بکلمهٔ میرزا که برسر اسم یا آخر اسم در دفاتر ثبت میکردید بر دیگر امرا فخر می نمودند - بعد بر هم رسانیدن تسلط افغانان که با وجود بر افتادن دولت آنها و بعضي بسبب خاني قومیت که عطاي منصب پادشاهي با آن ضم میگردید بر دیگران تفاخر مینمودند - عرش آشیاني بیشتري از عمدهٔ نوکران مقرب را بعطاي خاني بر دیگران امتیاز بخشیده فرمودند که افغانان را بدون آنکه از طرف پادشاه مخاطب به خان گردند خان نه نوشته باشند - و اکثر مثل شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل و میر غازی و دیگر از اهل فضل و کمال باکمال رتبهٔ اعتبار و قرب مخاطب بخان نگردیدند - و بعضي باوجود رسیدن به پایهٔ ایالت بدون آنکه از آنها تردد نمایان بظهور آید در قبول تبدیل اسم بمزید لفظ خان تن نمی دادند - بمرور ایام خصوص در عهد صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه خطاب

خاني براي مردم نامي صاحب پايۀ و مکنت رواج زياد يافت اما باز تا سنه بيست و پنج جلوس خلد مکاني محمد اورنگ زيب مطابق سال هزار و نود و يك [۱۰۹۱] که اعتبار منصب و خطاب و عطاي نوبت و طوغ و علم و ديگر لوازم جهانباني في الجمله مانده بود و بدين مرتبه خاني از رتبه نيفتادة بود که بدون قرب روشناسي و استعداد کمال صوري و معنوي بخطاب سرافرازي يابند - بعده که خلد مکاني بمهم استيصال کفار بد کردار دکهن متوجه گرديده بخجسته بنياد تشريف آوردند براي جذب قلوب مرهتّه و دکهنيان چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بزبان خامۀ تيز رفتار داده خواهد شد در همه مراتب و اعتبار دولت هندوستان خلل پذيرفت - خصوص نسقي که در پيش نياوردن افغانان و راجپوت و کشميري از نفرمودن خدمات عمده و نيفزودن بر پايۀ منصب داشتن نماند - و در ايام سلطنت خلد منزل بهادر شاه کار بجائي رسيد که درين محل بتحرير تفصيل آن نپرداختن اولی - و باقي اين داستان برمکان خود گزارش خواهد يافت - سررشتۀ سخن را باز بزبان قلم ميدهد که درين ايام بعرض رسيد که حسن خان شاملو حاکم هرات از شنيدن واقعۀ عرش آشياني و آشوب خسرو بی‌حکم شاه عباس بلا توقف خود را ببلاد گرم سير رسانده بعضي جاها را تاخته بقندهار رسيده محاصره نموده - و شاه بيگ خان قلعدار بمدافع (90) پرداخته - از شنيدن اين خبر مير غازي را

---

(90) ن - بمدارا پرداخته *

مع فوج شایسته براي مدد شاه بیگ خان تعین نمودند - و میرزا علي اکبرشاهي را بحکومت کشمیر مقرر فرمودند - و قطب الدین خان کوکلتاش را بصوبهٔ داري بنگاله مرخص ساختند ٭

دیگر پوشیده نماند که قبل از تسخیر بلاد ممالک محروسهٔ هندوستان که به تیغ گیتي ستان عرش آشیاني به تسخیر درآمد حکام که بشهرهای اطراف تعین می شدند حاکم آن شهر می نوشتند - از عهد جنت مکاني جهانگیر پادشاه حکم شد صوبه و صوبه دار می نوشته باشند - بعد رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار و رخصت میر غازي معروض گردید که حسن خان شاملو بموجب حکم شاه ایران که در منع محاصره بزجر نوشته بودند بر خاسته رفت - و حسن بیگ نام که بسز اولی برخیزاندن حسن خان تعین شده بود محبت نامهٔ شاه مشتمل بر عذر جرأت بیجاي حسن خان و اشارهٔ متعاقب فرستادن تهنیت و تعزیت نامه مع ایلچي فهمیده کار و تحف و هدایا آورده مورد عنایات گردید - و قلعداري قندهار را بمیر غازي مقرر فرموده شاه بیگ خان را از روي لطف طلب حضور فرمودند - پسران شاهزاده دانیال مرحوم همراه مقرب خان از دکن آمده ملازمت نمودند -

درین اوان داروغهٔ کتابخانه خطي بمهر خان اعظم عرف میرزا عزیز کوکه که در عهد عرش آشیاني قبل از رفتن بکعبهٔ متبرکه براجي علیخان حاکم برهانپور بطریقهٔ داب نمک بحرامان کافر کیش چنانچه سابق از گستاخی او در جواب فرمان عرش آشیاني نیز بزبان قلم جاري گشته مشتمل بر شکوه و اظهار زشتي اعمال ولي نعمت نوشته بود و از اموال وکتاب خانهٔ راجي علي خان برآمد گذراند آنرا طلبیده بمطالعه

درآورده از روی غضب بدست خان اعظم دادند - و فرمودند که بآواز بلند بخواند - از شنیدن آن امرای یمین و یسار لعن و طعن بسیار برو نمودند - هرچند از ظهور این تقصیر قابل سیاست بود اما نظر بر حقوق او و مادر او که الطاف عرش آشیانی دربارهٔ آن بی‌ادب مبذول می گردید و زیاده از فرزندان مي خواستند و ناز و هرزه گوئي اورا شنیده نا شنیده می انگاشتند بعزل منصب و جاگیر معاتب ساخته در قلعه حبس فرموده جان بخشي نمودند *

ذکر سوانح سال دویم شمسي از جلوس مطابق
بیست دویم ذیقعده سنه هزار و پانزده هجري

درجشن آغاز سال دویم از جلوس شاه زاده خرم بلند اقبال را بهتسلیم عطاي منصب هشت هزاري و علم و نقارهٔ و دیگر لوازم آن سرسبز و خرم ساختند وآصف خان را خلعت و دوات وقلمدان مرصع مرحمت فرمودند و خواجه ابوالحسن را بموجب التماس آصف خان به پیشکاري وزارت مقرر فرمودند و رایت توجه طرف کابل برافراشتند و تفرج کنان و شکار افگنان وسط ماه صفر المظفر سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] درباغ متصل کابل شرف نزول فرمودند بعد سیر و انقضای چند روز باغي باسم جهان آرا دران مکان فیض نشان احداث نمودند - دریں ایام خبر کشته شدن قطب الدین خان کوکلتاش و شیر افگن از دست یکدیگر در بنگاله که مجملی از تفصیل آن در اوراق آینده بر محل در ذکر نورمحل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد رسید و باعث ملال خاطر گردید - در شروع سال هزار و شانزده [۱۰۱۶] از کابل متوجه

دار الخلافت آگره گرديدند - درين ضمن خبر واقعهٔ ميرزا شاه رخ
صوبه دار مالوا كه از بني اعمام جنت مكاني مى شد رسيد - در اثناى
راه عجب بليهٔ ناگهاني بر جمعي از هوا خواهان خسرو از شامت
نفس او گذشت تفصيل اين اجمال آنكه نور الدين محمد و حكيم
ابو الفتح و ميرزا محمد ازبك و بداغ بيگ تركمان با هندوى
صاحب مدار اعتبار خان كه خسرو در قيد و اختيار او بود همدم
و همراز گشته با هم عهد و پيمان بسته اتفاق نمودند كه خسرو را از
قيد بر آرند و قريب چهار صد نفر اجل رسيدهٔ ديگر را كه داخل
جلوي ركاب بودند و با هندوي مذكور توسل داشتند با خود همداستان
نمودند و قرار دادند كه وقت سواري قابو را كار فرموده قصد پادشاه
نموده خسرو را بسلطنت بردارند و ندانستند ٭ ع ٭

نهان كي ماند آن رازي كزو سازند محفلها

از اتفاقات يكي از آن جماعه را رنجشي با همدمان بميان آمد و نزد
شاه زادهٔ خرم آمده بر حقيقت كار آگاهي داد و شاه زاده بعرض
رساند و در همان ساعت آصف خان نيز اطلاع يافته معروض داشت
و مقوي قول و اظهار شاه زاده گرديد حكم طلب عمدهاى آن جماعه
نمودند ازان جمله ميرزا محمد ازبك و بداغ بيگ را بوعده و وعيد
تهديد آميز تسلي عهد امان جان داده بر تعداد اسامي آن
بدمآلان واقف گشته همه را بردار جزا كشيدند - و شاه بيگ خان قلعه‌دار
معزول قندهار آمده ملازمت نمود - بخطاب خاندوران و صوبه داري
كابل وتنبيه افغانان سركش اطراف آن حدود سر افرازي داده
مرخص فرمودند ٭

ذکر سوانح سال سیوم شمسي از جلوس
مطابق دویم ذیحجه سنه هزار شانزده هجری

در آغاز جشن سال سیوم جلوس که شرف نزول در حوالي آگره واقع شد امراي دور و نزدیک شرف اندوز ملازمت گشتند بعد داخل شدن حکم شد که جشن شروع سال سیوم جلوس و نوروز که بناي جشن سوم سال غرهٔ فروردي روز نو روز عالم افروز که ابتداي سال شمسي و سرمایهٔ بهار عیش و کامراني است با شادي طوي مبارك خود که با صالحه بانو بنت قاسم خان عرب مقرر شده بود ضمیمه هم سازند آنچه عطاي اضافه و نقد و جنس به شاه زاده و امرا و صلحا وفضلا و شعرا و اهل نشاط دران بزم بخرج آمد و خرمن خرمن و دامن دامن زر سرخ و سفید بارباب حاجت رسید اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد ازسر رشتهٔ اختصار باز مي ماند - آن نوعروس سراچهٔ عفت را بپادشاه محل ملقب ساخته بر دیگر پردگیان حرم امتیاز بخشیدند و خان خانان عرف میرزا عبد الرحیم را بپایهٔ پنج هزاري پنج هزار سوار رسانده بمهم دکهن مامور و مرخص فرمودند - وجمعي از امراي دیگر را بادوازده هزار سوار همراه او تعین نمودند و ده لک روپیه با فیل و عنایات دیگر عطا فرمودند - و مهابت خان را سه هزاري دو هزار سوار و نقاره مرحمت نموده بمهم راناي چتور برفاقت دیگر امرا رخصت نمودند - و دختر راجه جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را بعقد ازدواج در آوردند - ازجملهٔ آنچه راجه در جهاز دختر خود داد سه لك روپیه مروارید وشصت فیل بود - و تقصیر خان اعظم کوکهٔ عرش آشیاني را بالتماس شاه زاده خرم

معاف فرموده بصوبهٔ احمد آباد مرخص فرمودند *

ذکر سال چهارم شمسی از جلوس مطابق
چهاردهم ذی الحجه سنه هزار و هفده هجري

شاه زاده پرویز را بصوبه داری و مهم دکهن باتالیقي سیف خان و فوج شایسته مامور و مرخص فرمودند خان خانان را وسیف خان باره را همراه او مقرر ساختند و بیست لك روپیه مدد خرچ با ده فیل و دو صد اسپ و دیگر جواهر آلات مرحمت نمودند وچون مهابت خان در مهم رانا کاري نساخت طلب حضور نموده عبد الله خان را بران مهم مامور فرموده مورد عنایات بي پایان ساختند - میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحیم که از خانه زادان موروثي بود بخطاب خان عالم سرافرازي یافت - اسلام خان را بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - درین ایام صبیهٔ میرزا مظفر حسین که بواسطهٔ چهارم نبیره زادهٔ شاه اسمعیل صفوي مي شد بعقد شاه زاده خرم در آوردند و ازان سال رابطهٔ نسبت و خویشي صوري ضمیمهٔ خلت و مواصلت معنوي پادشاه ایران گردید اما ثمر نتائج بعرصهٔ ظهور نیامد *

ذکر سال پنجم شمسي از جلوس مطابق
چهارم ذي الحجه سنه هزار و هجده هجري

در شروع این سال حکم شد که نقاره بوسر پایهٔ سه هزار و پانصدي مرحمت مي شده باشد - درین اوان بعرض رسید که ولي محمد خان والي توران از جور امام قلي خان که في الواقع از اثر ظلم خود او برعایا بود بخدمت زبدهٔ دودمان مصطفوي شاه عباس صفوي

التجا برد و بعد عنایات و مهمان نوازي شاه که خاصهٔ آن برگزیدهٔ
خاندان رسالت است بمدد سپاه براي تصرف ملک رفتهٔ موروثي
او تکلیف فرمود درین ضمن نوشتجات بعضي امرای منافق و
سرکردهٔ ازبکان مشتمل بر طلب او واظهار اطاعت و رفاقت خود نزد
او رسید ولي محمد خان فریفتهٔ نوشتهاي غدر آمیز آنها گردیده محتاج
بگرفتن و بردن کومک نگشته بلکه لشکر قزلباش را مخل دانسته باز
مقابل امام قلی خان به کشش شاهباز تقدیر شتافت و باندک
زد و خورد که بمیان آمد گرفتار سرپنجهٔ اجل گردید - درین سال از نوشتهٔ
اخبار نویسان پتّنه معروض گردید که در ایام حکومت افضل خان
قطب نام مجهول فقیري در پتّنه خود را به سلطان خسرو شهرت
داده علم فساد بر افراخته جمعي را از واقعه طلبان سرکار و اوباشان
مادر آزار پدر بیزار فراهم آورده در فرصتي که افضل خان از پتّنه
طرف جاگیر رفته بود و بنارسي نام نائب افضل خان و غیاث بیگ
دیوان در شهر بودند غافل با جمعي انبوه خود را بقلعه رسانده
دربانان را با قلعه‌دار کشته قلعه را بتصرف در آورد بنارسي و غیاث
بیگ تاب مقاومت نیاورده خود را بافضل خان رساندند بعده مع
فوج بمقابل خسرو جعلي رسیده بعد محاربات و مقابلها که بمیان
آمد آن فقیر دستگیر گردید و بجزای اعمال رسید حکم فرمودند که
بنارسي و غیاث بیگ را مسلسل نموده لباس عورات پوشانیده
سر و ریش تراشیده بر خر سوار کرده از پتّنه تا حضور تشهیر کنان
بیارند و افضل خان را بعطای اضافه سربلندي بخشیدند - درین ایام
از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که مهم دکهن بسبب نفاق و حسد

همراهان از خان خانان صورت انفصال یافتن متعذر مي نماید و افواج بادشاهي مکرر از لشکر ملک عنبر هزیمت یافته و خان خانان بحال تباه ببرهانپور خود را رسانده و احمد نگر که در عهد عرش آشیاني بعد لشکر کشیها بتسخیر در آمده بود باز بتصرف دکهنیها رفت - درین ضمن عرضداشت خان‌جهان لودي که در خدمت جنت مکاني از ایام‌شاه زادگي قرب و اعتبار زیاده داشت مشتمل بر التماس و درخواست سر لشکران مهم دکهن بتعهد آنکه در مدت دو سال در استیصال سرداران بد سگال دکهن سعي جمیله بظهورآرد بعرض رسید خان خانان را طلب حضور نموده خان جهان لودي را بجاي او مقرر فرمودند باز خان اعظم را برفاقت خان عالم و فرید خان مع سي هزار سوار بطریق کومک بمهم دکهن مامور نمودند ٭

ذکر سال ششم جلوس مطابق پنجم محرم سنه هزار و بست هجري

در آغاز این سال یادگار علي ایلچي ایران با اسپان‌وتحف و نامهٔ محبت آمیز مشتمل بر پرسهٔ عرش آشیاني و تهنیت سلطنت و عذرتاخیر تحریر نامه بسبب پیش آمدن مهم آذر بایجان و شروان رسید و لک روپیه‌نقد و پنجاه هزار روپیه را جواهرآلات وطلاآلات مع‌اسپ با ساز مرصع و خلعت عنایت فرمودند - درین حال خبر حادثه که از طرف تاختن حداد بد نهاد با جمعي از افاغنه بر کابل و تردد صوبه دار که بتحریر تفصیل ان نمي پردازد بظهور آمد معروض گردید - قلیچ خان را بصوبه داري کابل مقرر فرمودند ٭

درین ایام عشرت انجام خواستگاري نورجهان بیگم بمیان آمد اگرچه شرح ابتدا و انتهاي آن درگزارش بعضی مقدمات بتقاضاي ایام و پاس ادب و رعایت هردوطرف چون مولف جهانگیرنامه را کوتاهي قلم کار فرمودن ضرور بود ترانهٔ این نغمه در پردهٔ مختلف بقانون دیگر نواخته اما بر مسود اوراق آنچه بعد تحقیق قریب بصدق ظاهر گشته و آنچه در تاریخ منهج الصادقین که مولف او محمد صادق تبریزی نوکرشجاع بود و بدستور سیر تالیف نموده بمطالعه درآمده باحاطهٔ تحریر مي آرد - گویند غیاث بیگ ولد خواجه محمد طهراني که از اعیان آن دیار بود و درعهد شاه طهماسپ حکومت خراسان داشته ثانیا باقي دار سرکار شاه گشته بود و از صدمات دیگرحوادث لیل و نهار کار او بکمال عسرت کشید و دل از وطن برداشته با دو دختر و یک پسر همراه قافلهٔ هند در عهد عرش آشیاني عازم هندوستان گردیده مابین راه بار دیگر برو حادثهٔ روداد که آنچه داشت و نداشت بباد فنا رفت و تفرقه بحال او بجائي رسیدکه میان پنج و شش نفر دو اشتر سواری وباربرداراشتندکه بنوبت سوارمي شدند چون زن غیاث بیگ حاملهٔ بود رعایت او درسوارنمودن زیادمي نمودند چون نزدیک قندهار رسیدند نورجهان درچنان ساعت محمود و طالع مسعود مولود گردیدکه همان روز رنج عسرت والدین براحت عیش مبدل گشت یعني چون بعد تولد قادر برغم خواري او نبودند و از کمال عسرت و تعب و مشقت راه شیر در پستان مادر او آنقدر که براي غذاي اوکفایت نماید بهم رسیدن متعذر مي نمود دختر را در پارچه پیچیده بحافظ برحق سپرده وقت شب درقافله انداختند هنگام کوچ آواز گریهٔ

طفل بگوش یکي از ملازمان ملک مسعود نام قافله باشي رسید
و برداشته نزد قافله سالار آورد بمجرد دیدن روي آن طفل حق سبحانه
تعالی مهر او در دل قافله باشي انداخت و رغبت تمام به پرورش
او نمود ازانکه فرزند نداشت بفرزندي خود برداشت و از اینکه
خلاف قافلهٔ هندوستان در قافلهٔ ایران بودن زن کم اتفاق مي افتد
براي مرضعهٔ او که جست و جو نمودند سواي مادر او نیافتند چون
بعد طلوع اختر با سعادت او از مطلع امید وبال حال والدین بفرح
و شادي مبدل گردید و نحوست هبوط بسعادت شرف تبدیل
یافت والدهٔ اورا باعزاز طلب داشته براي هر یکي مدد سواري
و رخت نموده در احترام آنها کوشیده بوعدهاي نیک انجام خوشوقت
ساختند و بدستور دایهٔ خانهٔ بزرگان طفل نیک اختر را بجهت شیر
خوراندن بکنار او سپرده اطعمه و اشربه فراخور حال آنها مقرر نمودند
بعده ملک مسعود که در خدمت عرش آشیاني روشناسي و آبرو
داشت همیشه از ایران تحف و هدایا آورده شرف اندوز ملازمت
میگردید بدستور همیشه بعد رسیدن دار الخلافت سعادت جبهه
سائي آن آستان ابد بنیاد حاصل کرده ارمغان راه آورد را گذراند
عرش آشیاني فرمودند که این دفعه خلاف سالهاي دیگر تحفهٔ
قابل سرکار ما نیاوردهٔ درجواب التماس نمود که کدام تحفه نزد ما
کرپاس فروشان لائق این درگاه آسمان بارگاه میتواند بود اما درین
سفر دو سه جواهر بي بهاي جاندار آورده ام اگر نظر تربیت
بر آنها افتد تا حال چنان ارمغان از ایران و توران به هندوستان
برای پادشاهان سلف نیامده بعده غیاث بیگ را با ابو الحسن پسر

او ملازمت فرموده در زمرهٔ ملازمان پادشاه فلک جاه در آورد و روز
بروز ازمدد طالع وجوهر ذاتي رشد ایشان برمراتب منصب وعزت وجاه
آنها موافق رتبه و پایهٔ آن ایام مي افزودند وزن قافله باشي که ماذون
بآمدن درون محل گشته بود همراه والدهٔ حقیقي نور جهان در محل
آمد و رفت مي نمود و روزهاي جشن و نوروز از مجراي بیگمان و
و دیگر خدمهٔ محل کامیاب مزید عزت و آبرو و عطاي نقد و
جنس زیور مي گردید - بعده که نورجهان بحد رشد و بلوغ رسید
و آثار جوهر عقل و فهم ضمیمهٔ حسن روز افزون ظاهر گردید گاه نگاه
مهر افزاي دلربا میان جنت مکاني و آن حجله آراي عزو ناز
مشاطگي مي نمود میل خاطر مبارک طرف او زیاده مي گشت
و تخم محبت نور جهان در دل آن خدیو جهان مي کاشت تا روزي
در گوشه و کنار محل وقت خلوت یافته بطریق ملاعبه دست آن
سرمایه رعنائي گرفته بکنار لطف کشیدند نورجهان خود را کنار
کشیده نزد بیگمان شکوه نمود و منهیان محل بعرض عرش آشیاني
که در عدالت گستري بي همتاي عصر بود رساندند ازراه حزم و
پاس ناموس زیردستان بر جنت مکاني بیدماغي نموده بوالیان
نورجهان فرمودند که آن گوهر ناسفتهٔ بي بها را بعقد ازدواج احدي
در آرند غیاث بیگ بعرض رساند که ما بندها را دربارهٔ خانه
زادان چه اختیار است تا آنکه علي قلي نام ترک استجلو که سفره
چي شاه طهماسپ صفوي بود و از حسب آب خورد بهندوستان
رسیده در ملتان بخدمت خان خانان پیوسته خدمت مي نمود
چون جوان سپاهي کار طلب صاحب جوهر بود خان خانان متوجه

احوال اوگشته تفقد زیاده باحوال او نموده غائبانه در زمرهٔ ملازمان پادشاهی درآورد و بعد رسیدن حضور منظور نظر عرش آشیانی گردید و نسبت صبیهٔ غیاث بیگ بحکم پادشاه عدالت اساس در همان زودی باو مقرر نموده مخاطب بشیر افگن خان ساخته جاگیر صوبهٔ بنگاله باتعلقهٔ خدمت آن طرف عطا فرمودند - و در مهم رانا چند گاه در رکاب جنت مکانی بوده بجاگیر مرخص گردید - بعد ازانکه جنت مکانی سریر آرای هندگردیدند قطب الدین خان کوکلتاش کوکه را صوبه دار بنگاله نموده وقت رخصت در خلوت چند کلمه درمادهٔ شیرافگن خان ارشاد فرمودند - شیر افگن خان از نوشتهٔ وکیل برمضمون حکم از روی قیاس آنکه بوی عشق و مشک پنهان نمي ماند اطلاع یافته از راه غیرت همان روز بواقعه نگار گفت من از امروز نوکر پادشاه نیستم و بحسب ظاهر ترک یراق بستن نمود بعدهکه قطب الدین خان به بنگاله رسید و مکرر مردم و نوشته برای طلب شیر افگن خان فرستاد او درآمدن تعلل و تجاهل ورزید تا آنکه قطب الدین خان خود را بتقریب ضرور طرف جاگیر و تعلقهٔ شیر افگن خان رساند و پیغام ملاقات نمود شیر افگن خان جریده با بکتر و شمشیر زیر نیمه آستین حمائل کرده با معدود چند نزد قطب الدین خان رسید بعد ملاقات و احوال پرسیها قطب الدین خان هرچند خواست پیغامهای ناملائم طبع شیرافگن خان را بزبان ملائم ادا نماید ملائم خاطر او نیفتاد و گفت و شنید کنایه آمیز و پند و نصائح فساد انگیز مشتمل بر اطاعت امر پادشاهان بمیان آمد که بتوضیح آن قلم را رنجه نداشتن اولی آن بهادر شیردل متحمل

کلمه و کلام ملالت انجام نگشته دانست که سوای کشتن و کشته
شدن جان بآبرو بدر بردن محال است نیمچهٔ که زیر آستین حمائل
داشت کشیده بر شکم قطب الدین خان زد که با رودهاي شکم از اسپ
بپائین انداخت خواست که بدر رود کشمیریي از همراهان مقتول
خود را برسانده زخم شمشیر بر او رساند شیر افگن خان بعد برداشتن
زخم کاري کار اورا بساخت و ملازمان دیگر قطب الدین خان بر وهجوم
آورده بزخمهای پیاپی کار او ساختند - و بروایت دیگر شیرافگن خان
هرچند زخمهاي کاري جان ستان باو رسیده بود با نیم نفسي که
آن شیر باقي داشت بتقویت غیرت بقصد کشتن زن و خوشدامن
ازان انبوه اسپ تاخته بدر رفته تا بدر خانه زنده رسید مادر نورجان
که عاقلهٔ باهوش بود نظر برینکه شیر افگن خان مظلوم از جهان رود
و آلودهٔ خون ناحق زن و مادر زن نگردد درخانه برروی او بست و
و فریاد و شیون آغاز نمود که نور جهان از شنیدن کشته شدن شوهر
خود را بچاه انداخته جان داد ترا اندرون آمدن مصلحت نیست
بیرون بعلاج زخمها باید پرداخت شیر افگن خان از شنیدن حادثهٔ زن
بروضهٔ جاوداني شتافت - بر عقلا ظاهر است که اگر این حکایت
تدبیر مادر نور جهان مقرون بصدق است هرچند بحسب ظاهر بینان
نظر بروفاداري خلاف پاس غیرت واقع شده اما از راه عقل و شرع
که هیچ وجه ریختن خون زن جائز نبود و رفتن شیرافگن خان مظلوم
از جهان بمراتب به از ظالم رفتن در دم واپسین بسیار تدبیر بجا
بود که بکار برد - بعده بعرض جنت مکاني رسید بر کشته شدن
کوکه که یادگار حضرت شیخ سلیم نیز بود بسیار متالم گشتند و حکم

طلب نورجهان بحضور نمودند بعد رسیدن نور جهان بحضور که قبل
از ورود حکم متصدیان بنگاله مجبور ساخته روانه نموده بودند جنت
مکاني خواهش مواصلت و مناکحت او بمیان آوردند نورجهان
باظهار شکوه و دعوي خون شوهر استادگي زیاده نمود و پادشاه
بغضب گشته بدعوي کشته شدن کوکه نورجهان را در جرگهٔ کنیزان
مغضوبه در آورده محبت را بغضب مبدل ساخته در خدمت
سلطان سلیمه بیگم مادر نسبتي خود سپردند بعد یک دو سال
که میان طالب و مطلوب بنا خوشي و ناکامي گذشت باز بمدد
طالع نورجهان در ریاض محبت جانان نسیم مودت وزید و از سرنو
روزي در نظر مهر اثر جنت مکاني جلوه گر گردید و نهال پژمردهٔ
عشق کهنه سرسبزي و خرمي تازه پذیرفت و اختر اوج طالع از
مشرق امید سرزد و موافق حکم شرع بعقد در آورده جشن ملوکانه
نموده اول بنور محل ملقب ساختند باز بنور جهان پادشاه بیگم
مخاطب نموده برهمه حجله نشینان سراچهٔ عصمت و پردگیان
حجلهٔ عفت امتیاز بخشیدند و رفته رفته زمام تمام مهام سلطنت
بدست و اختیار او داده شریک سکه بدین سجع ساختند

• بیت •

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور • بنام نورجهان پادشاه بیگم زر
و سواي احکام شرع و عدالت درهمه کار وبار و امور ملکي و مالي
بدون مصلحت او کارفرما نمي گردیدند - و دمي و لمحهٔ ازخود
جدا نه نموده وقت دیوان و سواري فیل عقب پرده بلا فاصله باخود
مي نشاندند و في الواقع عجب زن عاقله و فیض رسان و مجموعهٔ

جوهر رشد و صاحب تصرف بود اقسام زیور و لباس زنان هند که
در محل بادشاهي و امرای مغلیه تا حال رواج دارد همه وضع کردهٔ
اوست زیور و پیرایهٔ سابق که بسیار کلفت و بدنما بود منسوخ
ساخت مگر در بعضی بلاد دور دست میان شیخ زادها و افاغنه
مانده - چاندني که نفس الامر عجب فرش عیب پوش خانهٔ
نامرادان و گرد پوش فرش دولتمندان است و در شبهاي مهتاب
نمود خاص دارد وضع کردهٔ همانست و عطر گلاب که اول مسمی
بعطر جهانگیری گردیده و دیگر بعضي عطرهاي کم بها که براي
مردم نامراد بر آورد قصرف او و مادر اوست - اقسام جنس بادله
که قسم سنگین آنرا بنام پادشاه و کارخانه موسوم ساخت وجنس
سبک که ازان تمام خلعت عروس و داماد مردم نامراد به پانزده
و بیست روپیه تمام شود ازراه دانائی بنام خود نور محلي وضع نمود -
و دیگر تصرفهای بجای او که برای او و برای شاه و گدا بکار آید زیاده
ازانست که بتفصیل آن توان پرداخت - حاصل کلام اکثر لذات
هندوستان را او بعرصهٔ نمود آورده و بمرتبهٔ فیضرسان بود که هر سال
جمع کثیر از مغلان بی‌سروسامان را روانهٔ ولایت و مکهٔ معظمه و کربلا
ونجف اشرف مي‌ساخت و چندین هزار دختر بی پدر و بیوهای
بیکس را جهار و دیگر اخراجات از سرکار خود داده کدخدا مي‌نمود
بآن همه فیض رساني و همتی که داشت بمرتبهٔ کد بانو بود که
روزي وقت گذشتن فیلان از نظر جلهای فیلان از زربفتهاي ولایتی
بسیار تحفهٔ خوش بوته که همه دال و گل بریده بودند و هر گل
ازان غیر مکرر بنظر جلوه میداد و از دیدن آن چشم خیرگي

می نمود در نظر پادشاه در آمد و بسیار مرغوب طبع گردید و پسند نموده از خان سامان استفسار فرمودند که چند زربفت بخرج درآمده و هر جل بچه مبلغ تیار شده خانسامان بعرض رساند که جلها تیار از محل خاص بر آمده از نورجهان پرسیدند که شما چندین زر بفتهای تحفه براي جل فیلان بریده اید در جواب گفت خیر اصلا زربفت براي این کار بقطع در نیامده خریطهاي عرائض امرا که میرسید و جمع شده بود متفرقه ازان بهرکه بخشیده می شد ازان چندان تمتع حاصل نمی نمود درینجا بصرف درآوردم - و با این همه تعلقي که پادشاه باو داشت چنان خود را در دل او روز بروز جا میداد و مزاج شوهر را در اطاعت و فرمان برداري و تبعیت امر و نهي می آورد که هرگز خلاف مرضي جنت مکاني بظهور نیامده و کاري که باعث بدنامي پادشاه باشد از و سر نزد - گویند طبع موزن داشت - در زبانها شهرت دارد که روزي پادشاه جامهٔ که تکمهٔ لعل بي بها داشت پوشیده بود نور جهان بدیهه این شعر از زادهٔ طبع خواند * بیت *

ترا نه تکمهٔ لعل است بر قباي حریر
شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

نور جهان بیگم مخفي تخلص میکرد این دو بیت نیز به بیگم نسبت میدهند * بیت *

دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفگن در دل ما

هول هجران گذرانديم قيامت معلوم

اما صد حيف بآن همه عقل و دانائي بعداز آنکه دختر خود را که از شير افگن داشت بعقد شهريار پسر جهان گيرپادشاه در آورده نظر بر محبتي که زنان را بسبب دختران با داماد مي باشد وحسد غرض آلود آنها که پاي شير مردان ازان مي لغزد براي پيش آوردن شهريار بی عيار مقابل اختيار شاهزاده ولي عهد ذوالاقتدار چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد در افتادگي و در هم اندازي نموده نظر بر مآل کار برهم خوردن سلطنت و خلل ملك و مال و حال پادشاه و رعايا نکرده زنبور خانهٔ هندوستان را بشورش در آورد و مثل مهابت خان را که با او و برادر او نزع ديني و ملکي داشت آن قدر قوت بخشيد که آنچه ازو نسبت بجنت مکاني و خود او رسيد بر محل باحاطهٔ بيان خواهد در آمد *

سررشتهٔ سخن را باز بدست آورده بتحرير اصل مطلب مي پردازد که درين سال از رسيدن اخبار فساد افزاي دکهن عبد الله خان را که بصوبه داری احمد آباد سر افرازي يافته حکم شد که او خود را ازراه ناسک و ترمک براي کومک خان جهان و تنبيه سر کشان دکهن رساند و رامداس کچهواهه را ازروی عنايت خاص قلعه رنتهنبور و خلعت مرحمت نموده برفاقت عبد الله خان کومک مهم دکهن بطريق يلغار مرخص فرمودند - درين ايام همراه خادمان محل بشکار قمرغه برآمده شش صد و چهل آهو زنده گرفته ازان جمله چهار صد آهو بفتح پور فرستادند که در ميدان چوگان بازي سر دهند و از آب و دانهٔ آنها خبر بگيرند و صد آهو را

حلقهٔ نقره در انداخته در همان شکار گاه سر دادند - درین سال فرمودند که شبیه پادشاه را بر پارچهٔ طلا بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر صورت شیری که مرکوب آفتاب باشد نمایان نمودهٔ بامرای مقرب و فدویان خاص دهند که باعزاز بر سر دستار یا روی سینه بجای حرز جان نگاه می داشته باشند - وبصوبه داران اطراف احکام صادر شد که امرا در جهروکه نه نشینند و وقت نشستن دیوان فیل و اسپ از نظر نگذرانند و فیل بجنگ نیندازند و بنوکران پادشاهي تکلیف چوکي ننمایند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بسیاست بریدن گوش و بیني و کور نمودن چشم اقدام ننمایند و هرگاه بنوکران خود و ملازمان پادشاهي فیل و اسپ انعام نمایند کجک بر گردن و جلو بر دوش نگذارند و حکمي و سندی که بنام بندهای بادشاه نویسند بر روي کاغذ مهر ننمایند و وقت بر آمدن و نشستن نقاره نزنند و جلهای اسپ از پارچهٔ سرخ نسازند و اسپها را بوتهٔ نقاشي ننمایند این همه نسق جنت مکانیست که ازان بعضي تا حال بحال مانده •

ذکر سال هفتم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری

در شروع جشن نکهت افروز این نو روز و سال جلوس والدهٔ نورجهان عطر گلاب بتصرف طبع خود کشیده گذراند پسند نموده بنام نامي خود مسمی بعطر جهانگیري ساخته مالهٔ مروارید بقیمت سي هزار روپیه انعام فرمودند - في الواقع عجب قصرف بجا نموده که هیچ بوي خوش بدان نمي رسد و از شمیم روح پرور آن مشام ملک

و جن و انس معطر میگردد قیمت عطر خوب جهانگیري تا اوائل
عهد خلد مکاني عالمگیر محرر اوراق تا هشتاد روپیه توله یاد دارد
که الحال بهشت و نو روپیه توله رسیده - درین سال عرضه داشت
اسلام خان صوبه دار بنگاله و نوشته واقعه نگار که با سر عثمان مقتول
مفسد مشهور فرستاده بود رسید که اسلام خان و شجاع خان برسر
عثمان باغي پیشه که چندین امیر عمده ازو هزیمت یافته بودند
شتافته بعد چند دفعه جنگ و مقابله که شجاع خان را با فیل
مست مقابل شدن و کارزار نمودن و زخم کاري برداشتن اتفاق
افتاد و بیشتر از ملازمان عمدهٔ پادشاهي بکار آمدند و لشکر هزیمت
یافته بود بمدد طالع و اقبال بي زوال جهانگیري غالب آمده
بذات واحد هردو بهادر صفدر او را بقتل رسانده سر او را با سرهای
جمعي از همراهان او بحضور ارسال داشته اند - ازین خبر جنت
مکاني مشغوف خاطر گشته اسلام خان را که پنجهزاري بود
شش هزاري ساخته بر مراتب دیگر امرا افزودند و شجاع خان
بخطاب رستم خان معزز گردید و بهمراهان اضافها مرحمت فرمودند
و بنام عبد الله خان بتجدید حکم بتاکید رفت که ازراه کنار کوکن و
و ناسک داخل دکهن شده باتفاق راجه رامداس بروز و تاریخ
معین که درهمان روز و تاریخ بامیر الامرا خان‌جهان و میرزا رستم و
راجه مانسنگه که سابق صوبه دار باستقلال دکهن و بمهم عنبر
حبشي نظام الملکي مامور بودند رسیده که با توپخانه و مصالح
خود ها را مقابل عنبر رسانند و باتفاق بلاانفاق به تنبیه دکهنیهاي
بد سرشت پردازند و از هردو طرف با لشکر عظیم برسر خصم تازند

اما چون میان امرا و نوکران اتفاقي که نفاق را دران کار نفرمایند خیال محال و فکر باطل بود بعده که عبد الله خان بموجب حکم خود را بطریق استعجال بمتعلقهٔ حد ناسك و گلشن آباد رساند و ازراه غرور شجاعت که مآل آن خفت و ندامت است خواست که بلا رفاقت و شراکت خان‌جهان فتح آن مهم بنام او باشد و صرفه در خبر نمودن و طلب فوج و سرداران برهان پور ندید خلاف حکم و تدبیر پادشاه قصد آن نمود که فقط بنام او کوس شهرت تسخیر ملك نظام الملكي بلند آوازه گردد با یازده هزار سوارکه اکثر از بهادران رزم آزما و دلاوران نبرد دیده بودند و هریکي از جماعه داران خود را از شیر ژیان روزگار مي شمرد جلو ریز متوجه استیصال عنبر بد خصال گردید - ملك عنبر خبر یافته از عبد الله خان که فی الواقع از سپه سالاران فتح نصیب نامدار گفته مي شد - حساب برداشته لشکر بیحساب با توپخانهٔ عظیم که بسبب قرب و جوار کله پوشان فرنگ دران دیار زیاده از هندوستان مصالح توپ و تفنگ رواج یافته بود چندین هزار بان آتش فشان مقابلهٔ عبد الله خان تعین نمود - و دکهنیهاي قزاق پیشه یکه تاز خوش اسپه باستقبال فوج بادشاهي شتافته غافل چهار پنج کروهي لشکر رسیده شروع بزدن‌کهي و تاختن اطراف فوج عبد الله خان نمودند و موافق دستور دکهنیان که تن بجنگ صف نداده جنگ بگریز و قزاقي مي نمایند اکثر اوقات از یمین و یسار لشکر در آمده دست برد نمایان مي نمودند - و از چهار پاي کهی هرچه مي یافتنند بتاراج مي بردند - و آدم بسیار بقتل میرساندند و شتران پر از بار قطار قطار وقت‌کوچ بدست

آن جماعه مي افتاد و گوش و بيني زن و مرد لشکر پادشاهي بريده سر مي دادند و روز بروز غلبهٔ لشکر ملک عنبر مي افزود و مثل مور و ملخ فراهم آمده قوت مي گرفتند و چیره مي گشتند - و کار بجائي رسید که نصف لشکر عبد الله خان بمعرض تلف آمد - و بي آنکه کار بجنگ صف کشد بیشتر مردم از گوشه و کنار فرار اختیار نمودند و روزي نبود که کومک ملک عنبر نمیرسد - و چشم زخم تازه بفوج پادشاهی نرسانند تا آنکه عبد الله خان عاجز آمده از همراهان صلاح کار پرسید هواخواهان مصلحت دادند که طرف احمد آباد مراجعت نموده بار دیگر با لشکر مستعد و توپخانهٔ سنگین و فیلان جنگي بباید آمد و تلافي بررُوی کار باید آورد - لهذا ناچار قرار بمراجعت دادند و لشکر هراول نزدیک بدولت آباد رسیده برگردید - چون ملاحظهٔ تعاقب نمودن دکهنیها که شهرت تمام دارد در دلها راه یافته بود علي مردان نام را که از صف آرایان مشهور گفته مي شد با فوج شایسته چنداول نمودند - و دکهنیهای بد سگال از هر طرف فوج فوج نمایان گردیده زور مي آوردند همین که فوج علي مردان بمقابل آنها مي پرداختند فرار مي نمودند - و باز غافل از طرف دیگر نمودار می گشتند - و گاه بیگاه غافل و ناگاه بر بهیر تاخته بغارت مي بردند - و در مقابله کار بر لشکر تنگ مي آوردند و در شبهای تاربان پیشمار از یمین و یسار فوج می انداختند - آخر کار روزي ده دوازده هزار سوار بر علي مردان تاخته از چهار طرف اورا بمیان گرفتند - و علي مردان بعد تردد نمایان زخمهاي کاري برداشته دستگیر گردید - نزد ملک

عنبر بردند و در دولت آباد مقید گشته بعد چند روز درگذشت -
و مخالفان تا سرحد بکلانه تعاقب لشکر بشوخي تمام نموده برگشتند
و سرداران برهانپور اگرچه بموجب حکم از شنیدن خبر روانه شدن
عبد الله خان از راه برار عازم دولت آباد گردیده بودند اما از حسد
آنکه آنها نیز دران مهم برفاقت عبد الله خان راضي نبودند و
عبد الله خان چنانچه بایست در خبر کردن نپرداخته بود لنگروار
کوچ مقام کنان مي رفتند از شنیدن این خبر مراجعت نموده
خود را بخدمت شاه زاده پرویز رساندند ؛

بر عقلا ظاهر است که هرچند راي پادشاه صائب بود اگر
سرداران هر دو طرف اتفاق بي نفاق را کار مي فرمودند اغلب
که کار پیش مي بردند اما از رشک و عدم اتفاق نوکران نتیجه
بر عکس بخشید - چون این خبر ملالت اثر بحضور رسید باز
انفصال استیصال عنبر بد خصال منحصر در فرستادن خان خانان
دانسته اورا با خواجه ابو الحسن براي مهم دکهن تعین و مقرر
فرمودند - درین ضمن خبر فوت آصف خان جعفر (بیگ) و میر
غازي قلعه دار قندهار بعرض رسید و میرزا رستم بصوبه داري تهته
مامور گردید - و در همین اوان شادي طوي پادشاه زاده خرم که
با صبیهٔ اعتماد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت بمیان آمد -
و در همین سال واقعهٔ سلطان سلیمه بیگم که احوال او مکرر بزبان
قلم آمده روداد و باعث ملال خاطر جنت مکاني گردید - گویند
سلطان سلیمه بیگم که بانواع صفات آراسته بود طبع موزون نیز
داشت از جملهٔ اشعار آبدار که قابل درج سفینهای صاحب طبعان

است اين بيت بدو نسبت ميدهند * بيت *

کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام

مست بودم زين سبب حرف پريشان گفته ام

ازين مقوله لالي آبدار بسيار سفته *

ذکر سال هشتم شمسی از جلوس مطابق بيست

و هشتم محرم الحرام سنه هزار و بيست و دو هجري

درين جشن جهان افروز حکم شد که دو محجر نقره بوزن صد و بيست من که مراد از هر من سي آثار شاه جهاني باشد تيار ساخته يکي را مطلا نموده هريکی را برای ايستادن اميران در ديوان خاص و عام موافق پايه و اعتبار نصب و مقرر نمايند - درين سال از غرائب روزگار جفت شدن شير و يوز نر و ماده بهمديگر و بچه آوردن که هرگز شير و يوز خانگي بچه نياورده بعرض رسيد - درين اوقات جنت مکاني متوجه مهم رانا گشته بعد نزديک رسيدن بسرحد رانا رايت ظفر آيت جانب اجمير بر افراشته شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که هشت هزاري بود از اصل و اضافه دوازده هزاري شش هزار سوار نموده خان اعظم را که در مالوا صوبه دار بود باتاليقي مقرر کرده با امراي ديگر و مبارز پيشگان کار طلب براي گوشمال رانای چتور مرخص ساختند *

ذکر سال نهم شمسي از جلوس مطابق نهم

صفر المظفر سنه هزار و بيست و سه هجري

در جشن آغاز اين سال اعتماد الدوله را از اصل اضافهٔ پنجهزاري دو هزار سوار فرمودند و اعتماد خان پسر اعتماد الدوله را سه هزاري

هزار سوار نمودند و بموجب التماس همشيرها و بيگمان خسرو را ماذون بمجرا ساخته بودند و بطريق نظربند آمد و رفت مي نمود از ملاحظهٔ بعضي اطوار مذموم او كه اكثر مغموم بخدمت پدر مى آمد باز محبوس ساختند - درين سال همايون فال نو نهال زهره خصال گلشن شاهزاده خرم از صبيهٔ آصف خان در چمن نشات بجلوه درآمد و مسمى بجهان آرا بيگم گرديد ميرزا قندهاري را كه صوبه دار پتنه نموده بودند جمع كثير از مردم تعلقهٔ صوبهٔ او بحضور آمده استغاثهٔ ظلم و تعدي او نمودند از پتنه معزول ساخته طلب حضور فرمودند بعد رسيدن حضور حكم شد كه اول بدلاساى دادخواهان پردازد بعده ملازمت نمايد - عبد الله خان صوبه دار احمد آباد را بتاكيد فرمان صادر شد كه خود را نزد شاهزاده خرم بكومك برساند و بعضي كومكيان دكهن نيز مامور گشتند كه با فوج شايسته با لشكر شاهزاده ملحق گردند جمله بيست هزار سوار همراه شاهزادهٔ نامدار عالي قدر تعين گشتند و شاهزاده بعد داخل شدن بحد تعلقهٔ رانا محمد تقي بخشي خود را كه آخر بشاه قلي خان مخاطب گرديد با پنجهزار سوار بطريق هراول مرخص فرمودند كه هر جا قصبه و معمورهٔ ملك رانا باشد بتاخت و تاراج آرد و بت خانه هر جا يابد مسمار سازد و خود همه جا در استيصال منصوبان رانا كوشيده مردم خود نشانده كوهاي فلك رفعت را كه ملجاي كفار بود بزير سم موكب نصرت اعتصام درآورد - ازانكه رانا جاي حاكم نشين خود را كه مراد از اديپور باشد و بنا كردهٔ اديسنگه پسر رانا سانگا بود كه با فردوس مكاني بابر پادشاه با لك سوار مقابله نموده بود

و بعد هزيمت پسر او ميان دره و مكان قلبي كه سه طرف آن كوه واقع شده شهر آباد نموده و دو تالاب با صفا و وسعت متصل آن آبادي ساخته و ازان سال تا زمان حال سلسلهٔ رانا ترك ماندن قلعهٔ چتور نموده درانجا سكونت ورزيده بود گذاشته رو بكوهستان دشوار گذار پر از اشجار ديگر بطريق فرار آورده شاه زاده خود را باديپور رسانده چهار فوج اطراف ملك او تعين نمودند و شش تهانه براي بند و بست ملك و رسيدن رسد مقرر ساختند و محمد تقي بخشي را مكرر با سرداران رانا كارزار صعب بميان آمد خصوص برسر مسمار ساختن بتخانها كه ازان گروه داد دليري و تهوري بظهور آمد بمرتبهٔ پاي ضلالت قائم نمودند كه جمع كثير از هر دو طرف كشته و شهيد گرديدند - و پيهم پسر ارشد رانا شبي با فوج كوه نورد جهان آشوب بطريق شب خون بر فوج هراول تاخت آورد و دران شب نيز از محمد تقي و همراهان او تردد نمايان بظهور آمد و بمرتبهٔ قدم همت استوار نموده جوهر مردي و پردلي بروي كار آوردند كه بيشتر از راجپوتان كشته و زخمي گرديدند و در همين هنگامه عبد الله خان فيروزجنگ و دلاور خان كاكر كومكي احمد آباد رسيدند و تقويت بر لشكر اسلام افزود و خان اعظم عرف ميرزا عزيز را كه نظر بر قديم خدمت و حقوق سابق و رسوخيت او نموده صاحب حل و عقد كنگاش شاه زاده مقرر فرموده بودند بعده كه كار از فوج كشي بصلح و رجوع رانا منجر گرديد باوجود قرب مسافت با جمعيت قليل رسيد و روز ملازمت قانون عقيدت و بندگي را خارج آهنگ ساخته بمرتبهٔ بد نواخت

و اداهای نفاق آمیز ازو سرزد که مغضوب گردید و مقید نموده بحضور نوشت بعد رسیدن حکم طلب او همراه مهابت خان روانه ساختند و بحضور که رسید در قلعهٔ گوالیار محبوس فرمودند - حاصل کلام شاه زاده خرم باوجود عدم موافقت آب و هوا که بسیاري از مردم لشکر و نوکران نامی تلف و بیمار گشتند چنان عرصهٔ زندگانی بر رانا و کارپردازان و سرداران او تنگ نمود که پیغام عجز و التماس امان بمیان آورده اول خالوي خود را فرستاده شفیع جرائم ساخت بعده خود آمده برخلاف طریقهٔ جد و آبا که هرگز ملازمت پادشاه و پادشاه زادها نه نموده اند ملازمت نموده هفت فیل با پیشکش دیگر گذراند - شاه زاده خلعت و شمشیر مرصع و دو فیل و پنجاه اسپ و صد و بیست خلعت بهمرهان او عطا نموده مرخص بخانهٔ او ساختند - بعد ازان او رانا کرن پسر کلان صاحب ٹیکه را با تحف و پیشکش در رکاب شاه زاده بوالا خدمت پادشاه روانه نمود بعد رسیدن حضور شاه زاده را که دو ازده هزاري بود شش هزاري چهار هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند - و همه همراهان از عطای اضافه معزز گشتند و کرن نیز مورد عنایات بي پایان پادشاهي گردید *

ذکر سال دهم شمسي از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق نوزدهم (91) صفر المظفر سنه هزار و بیست و چار هجري

اعتماد الدوله را درین جشن شش هزاري نموده بعطای نقاره که در حضور مي نواخته باشد بلند آوازه ساختند این عنایت

---

(91) در تذکرة السلاطین چغتا و اقبال نامه هشتم صفر نوشته *

در تیموریه مخصوص باعتماد الدوله واقع شد و اعتقاد خان پسر
اعتماد الدوله سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس نذر گذرانند
لک روپیه جواهر قبول افتاد و بخطاب آصف خان سربلندي داده
تسلیم چهارهزاري دو هزار سوار فرمودند - کرن پسر رانا را پنج هزاري
نمودند درین سال در گلشن نونهال سلطنت شاه زاده خرم از صبیهٔ
آصف خان فرزندي بعرصهٔ وجود آمد مسمی بدارا شکوه ساختند -
در همین ایام از واقعهٔ کشمیر بعرض رسید که حافظ نام را از منزویان
کشمیر که از چهل سال در عبادت خانه بتلاوت کلام الله و اداي صوم
و صلوة بسر برده بود چون روز موعود سفر آخرت او نزدیک رسید
بقاضي زادهٔ آنجا که از مریدان عقیدتمند او بود خبر نمود که فردا
بعد از نماز جمعه لبیک حق را اجابت خواهم نمود باید که شما
بدر حجره حاضر شده تا حجره خود وا نشود قدم جرأت در خانقاه
نگذرانید و کلام الله که تلاوت مینمایم هدیه نموده با هرچه در کلبهٔ من
بیابید فروخته خرج کفن و دفن نموده و آنچه بماند در راه
خدا تصدق نمایید روز جمعه که قاضی زاده بموجب وعده رسید
حجره را بسته یافت بعد از ساعتي خود وا شد و آن مسافر راه
طریقت را بر سجاده نشسته تکیه نموده بخدا وصل شده یافتند.
آری دنیا از مردان خدا خالي نیست - از غرائب آن سال آنکه
کشته شدن کشن سنگهٔ خالوي شاه زاده خرم است تفصیل این
این اجمال آنکه گوبند داس نام وکیل صاحب مدار راجه سورج سنگه
گوپال داس نام برادر زادهٔ راجه را بسبب نزاع دنیای دون کشته
بود کشن سنگه برادر زاده میخواست گوبند داس وکیل را عوض قصاص

مقتول بقتل رساند سورج سنگه که با وکیل محبت وافر داشت دفعیه مینمود تا آنکه کشن سنگه با کرن نام برادرزادهٔ خود و جمعی از راجپوتان بر سر خانهٔ گوبندداس که در پناه سورج سنگه می بود آمد بعد بلند شدن شور و هنگامهٔ دار و گیر که هنوز کشن درجست و جوي گوبندداس بود گوبندداس دران غلبهٔ هجوم غیر معلوم کشته گردید سورج سنگه ازان غوغا خبردار گشته از خانه شمشیر گرفته برآمد و باتفاق جمعی راجپوتان برسر کشن سنگه که پیاده شده تردد وجست و جوي مقتول نا معلوم مي نمود ریخت و کشن سنگه و رانا کرن و جمعي کثیر را کشت و بقیة السیف کشن سنگه جنگ کنان ازان مکان برآمده بطریق استغاثیان روانهٔ بار گاه شدند و راجه سورج سنگه تعاقب آن جماعه نموده تا بدر دولتخانه رساند و فتنه و غوغای عظیم پیش روي جهروکه برخاست و چند راجپوت دران میدان مقابل پادشاه کشته شدند بعد سعي بسیار دفع فساد گردید -
در اواخر این سال مژدهٔ فتح خان خانان که شه نواز خان پسر او عنبر را شکست عظیم داد بمسامع عالی رسید مجملی ازان بزبان خامهٔ شیرین بیان میدهد در ایامی که شه نواز خان در بالا پور برار از طرف خان خانان بسر فوجي قیام داشت یاقوت خان و جمعی از امرای دکهن از عنبر که دران ایام تسلط فساد و غلبهٔ او زیاده از حد بود رنجیده و برگشته نزد شه نواز خان آمدند و راهنمای مقابلهٔ عنبر گردیدند و شه نواز خان از آمدن آنها نهایت مسرور و مشغوف گشته براي مزید اعتبار آن بی همتان و رساندن صداي مژدهٔ تقویت بگوش فدویان دور و نزدیك درگاه والا حکم نواختن

شادیانه نمود و بتهیهٔ سواري پی کار آن سیه روی اجل گرفته با لشکر و توپخانه که با خود موجود داشت پا برکاب فتح و نصرت در آورد و محلدار خان و یاقوت خان و دانش خان و دلاور خان را با جمعي دیگر از امراي نظام الملکی و خانه زادان کارطلب رزم افروز و توپ خانهٔ دشمن سوز بطریق هراول مقابل افواجي که از طرف عنبر در محالات چون مور و ملخ پراگنده بودند و تحصیل زر از پرگنات پادشاهی می نمودند تعین فرمودند و دکهنیان از هرطرف فراهم آمده باستقبال فوج پادشاهی پرداختند بمجرد مقابله و مقاتله هزیمت در فوج دکهن افتاد از شنیدن این خبر اخگر غیرت در سینه و جان عنبر بد اختر شعله ور گردید و خود با دبدبه و شان تمام با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانهٔ آتش بار و پیادهٔ بیشمار بقصد مقابل فوج ظفر موج شه نواز خان از دولت آباد برآمد و هر دوطرف با سپاه رزم پرست دامن همت بر کمر عزیمت بسته مقابل هم دیگر چون سیلاب دامن کوه می شتافتند تا آنکه همه فوج ملک عنبر باهم پیوسته بفاصلهٔ شش کروه که نالهٔ قلب درمیان حائل بود فوجها مقابل هم رسیدند یاقوت خان که از شیر دلان آن بیشه و واقف کار آن ضلع بود و بر اطوار پیکار دکهنیان اطلاع داشت پیش آهنگی نموده میدان جنگ جائی قرارداد که سرراه نالهٔ پرگل ولای کم عرض بر غنیم گرفت و جمعي برقندازان حکم انداز و تیراندازان قدر انداز و بهادران جانباز و دلاوران یکه تاز اطراف روبروي ناله مقرر نمود و عقب آن جماعهٔ فوج کومکي که به پشت گرمي هم دیگر از گولهای سوزان و بانهاي آتش فشان و شمشیر

های جان ستان آتش چشم لشکر حریف توانند گرفت جابجا نصب کرده علم مقابله بر افراشت و دکهنیان بدروز دو روز درتدبیر آرایش فوج و توپخانه و آراستن فیلان مست و پیراستن و استمالت جوانان جنگ پرست گذرانده روز سیوم همین که تیغ دودمهٔ آفتاب از غلاف مشرق بر آمده شعله افروز کوه و دشت گردید سپاه سرخ و سیاه زیاده از شمار مور و ملخ که اکثر غرق آهن باحربهاي فیل افگن بودند از دامن صحراي خونبار نمودار گشتند بعده که جلو ریز نزدیك نالهٔ خون خوار رسیدند ازین طرف جوانان شیر نبرد با تیر و کمان و سنان جان ستان مقابل حبشیهاي تیره روز استقامت ورزیده شروع به تیرباران جگردوز وزدن بانهاي جان سوز نمودند و به پشت گرمی آنها برقندازان بي خطا بانداختن تفنگ شعله افروز پرداختند و ازان طرف نیز بان زیاده از شمار در هوا بغرش در آمد و از بسیاري غبار سم اسپان و دود توپ خانه مابین آسمان و زمین حجاب و پرده حائل چشم مبارزان جنگ جو و بهادران شعله خو گردید

* بیت *

دو لشکر بهم در کشیدند کوس * چو شطرنج از عاج و از آبنوس

و بمدد باد هر تیری که از کمان قضا از طرف مغلیه جدا میشد نصیب جان حبشي و دکهنیها مي گردید و از ضرب گوله و تفنگ وصدمهٔ بان بسیاري از سران سرو پا مي باختند و درنشیب و فراز و تنگي راه چنان کار بران اهل فیلان تنگ گردید که سوار و پیادهٔ بي شمار بالای هم قطار برقطار افتاد و هرکه از آب جدا نمي گردید سواي آنکه اجل دستگیری او مي نمود فریادرس دیگر بداد او نمي رسید و پاي

اسپي که به دلدل فرو میرفت راکب آن خلاصي خود را که میسر
مي آمد از عطیهٔ الهي میدانست و هر تیري که با اسپان کچهي
و تازي میرسید برقص درآمده از چهار پا شدن سوار خود را زیر در پا
مي مالید و هر فوجي که از عقب بمدد دکهنیها میرسید از
ملاحظهٔ پامال گشتن فوج پیش آهنگ چون بخت خویش بر
میگشت و ازین طرف بهادران اسپ برداشته از بالاي سر و سینه و
مرده و زندهٔ نیم جان که بالاي هم افتاده بودند میگذشتند تا همه فوج
پادشاهي شمشیرها علم کرده نعره زنان بر تباهي زدهاي ناله برآمد
عنبر برگشته اختر مضطر گشته باوجود کشته و زخمي شدن بیشتر از
همراهان و دلاوران فوج با جلادت ذاتي که داشت خود را با جمعي
از همدمان جانباز مقابل فوج فیروزي اثر رسانده و عجب زد و خورد
و غریب رستخیز بمیان آمد و چون کوه بالاي سپاه ثبات قدم ورزیده
داد تهوري و دلاوري داده بمرتبهٔ کرشش نمود که تزلزل تمام در لشکر
مغلان راه یافت ونزدیك بود که چنان فتح نمایان به هزیمت مبدل
گردد شه نواز خان و یاقوت خان چون سیل روان خود را مقابل
عنبر رسانده بحملهای رستمانه آن بلای سیاه را از پیش رو برداشتند
و عنبر ناچار فرار اختیار نموده تا دولت آباد بند نگردید و اسپ و
فیل بسیار با سه صد شتر پر ازبان و بار و کارخانجات او با غنیمت
بیشمار بدست بهادران افتاد و صدای کوس و کرنای فتح در فوج
شه نواز خان بلند گردید و لشکر پادشاهي تعاقب و تاراج کنان
تاکهرکي که الحال به خجسته بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسیده
بعد از سه روز از تاخت و غارت نمودن مامون ساختند و بعد

عرض شد نواز خان و یاقوت خان مع همه امیران مورد عنایات پادشاهي گردیدند *

ذکر سال یازدهم جلوس مطابق غرهٔ
ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجري

در جشن آغاز این سال آصف خان که چهار هزاري و دو هزار سوار بود باضافهٔ هزاري و هزار سوار و عطاي نقاره سرافرازي یافت و شاهزاده خرم بمژدهٔ تولد تازه نهالي گلشن سلطنت سلطان شجاع سرسبزي و خرمي پذیرفت - درین روزها از عرضه داشت واقعه نگار احمد آباد بعرض رسید که عبد الله خان صوبه دار براي نوشتن روي داد واقعي خانه زاد را بخفت از خانه پیاده طلبیده اهانت تمام رسانده حکم شد که دیانت خان رفته عبد الله خان را پیاده از شهر برآورده بعده بر اسپ سوار ساخته بحضور بیارد و از صوبه داري معزول نمودند عبد الله خان از شنیدن خبر و هیبت جهانگیري قبل از رسیدن حکم و سزاول پیاده از احمد آباد برآمده روانهٔ حضور گردید و همه جا پیاده طی منازل می نمود تا دیانت خان در راه باو رسید و بزور سوار نمود و بعد رسیدن حضور بي منصب ساخته از مجرا ممنوع فرمودند بعد از چند روز بالتماس شاهزاده خرم تقصیر معاف نمودند - درین سال مرض وبا و طاعون که از پنجاب شروع شده تا دهلي و آگره انتشار یافت هر روز در هر شهري بل در هر محله چندین هزار قالب از جان تهي می گردید و کار بجائي رسید که فرصت کفن و دفن نماند و از آنکه گفته اند که مرگ انبوه جشني است پرسه و ماتم

از میان برخاست و تا هفت سال کم و زیاد که گاه شدت مینمود
و بعضي سال تخفیف مي یافت اثرر با ماند و درخانهٔ که اثر
این بلیهٔ آسماني و علامت غضب رباني ظاهر مي‌شد اول موشهای
نیم مرده از بالاي گوشه و کنار بام یا از سوراخ آن خانه بر آمده
روبروی صاحب خانه چرخ زده می مردند و مقرر است که در
هر شهری که مردم آنجا از شآمت افعال خود بدین بلا مبتلا شدند
جنس موش خورد و کلان دران شهر اصلا نمی ماند و اقل مدت
این مرض هفت هشت پهر و بیشتر در سه چهار روز فارغ می‌سازد
و کم اتفاق می افتد که زیاده از سیزده روز بکشد هر که این سیزده
روز منحوسه میگذراند امید نجات ازین بلا بهم می رسد و تا مردن
موش در خانه آشکارا نمي شد و اثر طاعون ظاهر نمي گردید بیشتر
این آفت جان ستان در هنود و کنیز و غلام و مردم نامراد رو می داد
شاید سبب این از غذاي ثقیل که هنود و بیچاره نامرادان بي
بضاعت میخورند دران قوم زیاده رو میداده است آنچه از علامت
و سبب امتداد ایام این قهر الهی مولف اقبال نامه زبان داده
بلا تفاوت کم و زیاد محرر اوراق درایامیکه خلد مکان بدکن نزول میفرمودند
مشاهده نمود که از سنه هزار و نود و هفت در آلکهٔ دکهن هرگز
اثر وبا دران دیار شنیده نشده بود شروع نمود تا هشت سال در برهانپور
و خجسته بنیاد و بیجاپور و بندر سورت عالمي باین آفت بباد فنا
رفت عجب حکمت الهي مشاهده مي‌شد هرچند کمتر کسي بعد
از بر آوردن طاعون جانبر می گردید اما از هزار یک دو زنده میماند
مي بایست که عضوي از اعضای بدن او ناقص گردد مثلا یک چشم

یا دو چشم معیوب و کور میشد یا شل و لنگ میگردید و الا گنگ
میگشت یا عقل زائل مي گردید - درین سال شاه زاده خرم را
بیست هزاري نموده ملقب بشاه خرم ساخته مامور بمهم دکهن
فرمودند و وقت رخصت دولک روپیه را مرصع آلات سواي عنایات
دیگر عطا نمودند ازان جمله پرتلهٔ الماس و شمشیر از غنائم فتح
احمد نگر که بتصرف عرش آشیاني آمده بود و بجنت مکاني
بخشیده بودند تیمنا یدست خود برکمر شاه زاده خرم بستند و
عبد الله خان فیروزجنگ را با جمعي از امراي دیگر در رکاب شاه
زاده مقرر و تعین فرمودند و شاه زاده پرویز را از دکهن بحضور نا رسیده
صوبه‌دار اله آباد ساختند - درین اوان راي صواب نما برین قرار
گرفت که براي پشت گرمي و تقویت شاه زاده خود متوجه
مالوا شدند و در ماه ذي قعده رایت توجه بدان طرف بر افراشتند
چون بتعلقهٔ رانا رسیدند رانا شرف اندوز ملازمت گردیده پنج زنجیر
فیل و بیست و پنج اسپ با تحف دیگر پیشکش گذراند ازانجمله
سه اسپ قبول نموده باقي بدو بخشیدند و بعد عطاي فیل و
اسپ و خلعت مرخص ساختند نبیرهٔ او در رکاب سعادت مع
هزار سوار همراه گردید بعده که رایت ظفر آیت به چاندور افتاد
از زباني کهن سالان آنجا بعرض رسید که پسر ناخلف غیاث الدین
نصیر الدین نام که از کوتاهي سخن بتحریر بر احوال او نپرداخت
از فرما روایان مالوا پدر هشتاد سالهٔ خودرا بسبب کبرسن و امتداد
انتظار مردن سه بار عمدا مسموم ساخت بعد علاج کارگر نیفتاد
دفعهٔ چهارم صریح پدر را اطلاع داده درخوردن زهر و علاج ننمودن